خردمندان وتوسیع دائرهٔ معارف وبذل سعي واظهار
غیرت واقدام وهمت حاصل ومیسر گشته * حال بفضل
الهي وهمت روحانیه مظهر نبوّت کلیه پادشاهٔ معدلت
پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالك کشیده وصبح
نیات خالصهٔ شهریاري از مشرق همم خیریهٔ جهانباني
دمیده واراده فرموده که دراین مملکت عظیم المنقبه
تأسیس أساس عدل وحقانیت وتشیید ارکان معارف
ومدنیت فرماید وجمیع وسائل مابه الترقی را ازحیز قوه
بمقام فعل آرد تاعصر تاجداري رشك اعصار سالفه گردد
وتابحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل
أمور درکف کفایت اوست واصلاح حال جمهور منوط
بهمت بلنداو چنانکه باید وشاید چون پدر مهربان
درتربیت ومدنیت وراحت وآسایش افراد أهل مملکت
سعي بلیغ را مجری فرماید وبروجه مطلوب آثار رعیت
پروري واضح ومبرهن گردد * لهذا بنده وأمثال
این بنده ساکت بودند * ولکن حال چون مشهود

أبصار أولي البصائر گشته كه ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده كه تشكيل حكومت عادلانه وتأسيس بنيان ترقى عموم تبعه فرمايد * لذا نيت صادقه دلالت براين اذكار نمود وعجب درانيست بجاي انكه كل بشكرانهٔ اين نعمت كه في الحقيقه توفيقات رب العزة است قيام نمايند وبجناح ممنونيت ومسرت درهواي خوش شادماني پرواز كنند وبدرگاه أحديت دعا ونياز آرند كه يوماً فيوماً اين مقاصد خيريهٔ شهرياري مزداد گردد بالعكس بعضى نفوس كه عقول وافكارشان بعلل اغراض ذاتيه مختل وروشنائي راي وتصوراتشان بغبار خودپرستي وظلمات منفعت شخصيه محجوب ومكدر * همتشان مصروف شهوات نفسيه وغيرتشان محول بروسائل رياسيه * علم مغايرت برافراخته وآغاز شكايت نموده اند وحال انكه تابحال متشكي بودند كه چرا پادشاه بنفس نفيس خود درفكر خير عموم وتحري راحت وآسايش جمهور نپردازد * حال كه باين همت كبرى قيام فرموده

اعتراض دیکر کنند * بعضی کویند که این افکار جدیدهٔ ممالك بعیده است ومنافي مقتضیات حالیه واطوار قدیمهٔ ایران * وبرخي بیچار کان ناس را که ازاساس متین دین وارکان شرع مبین بیخبرند وقوهٔ امتیازیه ندارند جمع نموده کویند که این قوانین بلاد کفریه است ومغایر أصول مرعیهٔ شرعیه ﴿ومن تشبه بقوم فهو منهم﴾ قومي برانند که باید اینکونه أمور اصلاحیه را بتأني شیئا فشیئا اجرا نمود تعجیل جایزنه وحزبي برانند که باید تشبث بوسائلي نمود کهأهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه ومعارف عمومیه ومدنیت تامهٔ کامله نمایند لزوم اقتباس ازسائر طوائف نه باري هر کروهي بهوائي پرواز مینمایند * أي أهل ایران سرکرداني تا بکي وحیراني تاچند * واختلاف آراء ومضاددت بیفایده وبی فکري وبیخبری تاچه‌زمان باقی اغیار بیدار وما بخواب غفلت کرفتار *جمیع ملل دراصلاح أحوال عمومیه خود میکوشند وماهریك دردام هوی

وهوس خود مبتلا * دمبدم مابستهٔ دام نویم وخداوند عالمیان شاهد وگواه این عبداست که در بسط این مضامین مقصد مداهنه وجلب قلوب وچشم بمکافات خیریه ازجهتي نداشته وندارم * بلکه ابتغاءً لمرضات الله میگویم * نظر ازعالم وعالمیان بسته بصون حمایت حضرت أحدیت التجا نموده أم ﴿لاأسئلکم علیه أجراً ان أجری الا علی الله﴾ باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سائره است وبمقتضیات حالیه وروش أحوال ایرانیه مناسبتي ندارد * في الجمله ملاحظه نمی نمایند که ممالك سائره نیز در قرون سابقه براینحوال بوده چگونه این ترتیب وتنظیم وتشبثات مدنیه سبب ترقی آن ممالك وأقالیم گشته * آیا أهل أوروب از این تشبثات ضرری مشاهده نموده اند * ویاخود بالعکس بکمال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند : ویاانکه چند قرن ست که هیئت عمومیه ایران برروش معلوم حرکت نموده وبر أصول معتاده مشی کرده چه فوائد وترقي

مشهود وحاصل شد* واکر این أمور تا بحال بمحك تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضي نفوس کاهله کردد* یعني اشخاصیکه شعلهٔ نوراني عقل هیولائي در زجاجهٔ فطرتشان مخمود است* حال نه چنانست بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیه درممالك سائره مراراً وکراراً تجربه کشته وفوائدش درجهٔ وضوح یافته که هر اعماي غبي ادراك نموده * حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل وانصاف باید ملاحظه نمود که کدام یك ازاین اساس محکم متین وبنیان حصین رزین مباین مقتضیات حسنهٔ حالیه ومنافي لوازم خیریهٔ سیاسیه ایران ومخالف صوالح مستحسنه ومنافع عمومیهٔ جمهور است آیا توسیع دائرهٔ معارف وتشیید ارکان فنون وعلوم نافعه وترویج صنایع کامله ازامور مضره است زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را ازحیز اسفل جهل بأعلی أفق دانش وفضل متصاعد میفرماید ویاخود تأسیس قوانین عادله موافق أحکام الهیه که کافل سعادت

بشريه است وحقوق هيئت عموميه را در تحت صيانت قويه محفوظ داشته اين حريت حقوق عموميهٔ افراد أهالي مباين ومغاير فلاح ونجاح است * ويا خود بعقل دوربين از قرائن أحوال حاليه ونتائج افكار عموميهٔ عالم وقوعات ازمنهٔ استقباليه را كه در حيز قوه است بالفعل ادراك نموده در امنيت حال استقبال بذل جهد وسعي نمودن منافي اطوار حكيمانه است * ويا خود تشبث بوسائل اتحاد باأمم مجاوره وعقد معاهدات قويه با دول عظيمه ومحافظهٔ علاقات وداديه بادول متحابه وتوسيع دائرهٔ تجارت با أمم شرق وغرب وتكثير مدفوعات طبيعيهٔ مملكت وتزييد ثروت امت مخالف عاقبت انديشي ورأي مستقيم ومنحرف از نهج قويمست * ويا خود حكام ولايات ونواحي مملكت را از حريت مطلقهٔ سياسيهٔ ﴿يتصرف كيف يشاء﴾ بازداشته * بقانون حقانيت مقيد واجراآت قصاصيه چون قتل وحبس وأمثالهما منوط باستيذان ازدربار

معدلت مدار ودر مجالس عدليهٔ مقر سرير سلطنت
بعد از تحقيق وتعيين درجات شقاوت وجنايت وقباحت
جاني واجراء مايستحق مشروط بصدور فرمان عالي
نمودن مخرّب اساس رعيت پروری است ویاخود سد
ابواب رشوت وبرطيل كه اليوم بتعبير مليح پيشكش
وتعارف معبر سبب تدمير بنيان معدلت است وياخود
هيئت عسكريه را كه في الحقيقه فدائيان دولت وملتند
وجانشان در كل احيان درمعرض تلف از ذلت
كبرى ومسكنت عظمى نجات داده درترتيب مآكل
ومشاربشان وتنظيم البسه ومساكنشان كوشيده
ودر تعليم فنون حربيه بصاحبان مناصب عسكريه ودر
تدارك اكمال مهمات وآلات وأدوات ناريه كمال سعي
واهتمام را مبذول داشتن از افكار سقيمه است * واكر
نفسى كويدكه هنوز اصلاحات مذكوره چنانچه بايد
وشايد درحيز وجود نيامده اكر انصاف دهد اينقصور
از نتائج عدم اتحاد آراء عموميه وقلت همت وغيرت

متنفذان وبزركان مملكت صدوريافته اين بسي مبرهن
وواضحست كه تاجمهور أهالي تربيت نشوند وافكار
عموميه درمركز مستقيمى قرار نيابد وداەن عفت
وعصمت افراد أولياء امور حتى أهل مناصب جزئيه
ازشائبهٔ اطوار غير مرضيه پاك ومطهر نكردد أمور
برمحور لائق دوران نمايد وانتظام أحوال وضبط وربط
اطوار تابدرجهٔ نرسد كه اكرنفسي ولوكال جهد
مبذول نمايد خودرا عاجز يابد ازانكه مقدار رأس
شعري ازمسلك حقانيت تجاوز نمايد اصلاح مأمول
تام رخ نمايد * وازاين كذشته هرامرخيري كه وسيلهٔ
أعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است * وحسن
وسوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افكار واستعداد
وديانت وحقانيت وعلو همت وسمو غيرت متحيزان
ومتنفذان أهالي است * وفي الحقيقه آنچه برنفس حضرت
سلطان بود آنرا جاري وساري فرمود حال انجام أمور
ومصالح عباد دركف كفايت نفوس مجتمعه درمجالس

افتاد واکران نفوس بطراز عصمت وعفت مزین شوند یعني اذيال مقدسه را باشياي نالايقه نيالايند البته تأييدات الهيه ان نفوس را مبدأ خيرات عالم كرداند وانچه مصلحت ناس است ازلسان وقلم آن نفوس جاري فرمايد وجميع بلدان مملكت عليهٔ ايران از انوار عدليهٔ ان نفوس ثابتهٔ راسخه منور كردد بشأنيكه اشعهٔ ان نور جميع عالمرا احاطه نمايد ﴿ليس هذا على الله بعزيز﴾ والا البته نتائج غير مقبوله مشهود شود * چنانچه در بعضى مدن از ممالك أجنبيه برأي العين مشاهده شد كه بعد از تشكيل مجالس ان جمع سبب پريشاني جمهور وآن اصلاحات خيريه سبب احداثات مضره شد * تشكيل مجالس وتأسيس محافل مشورت اساس متين وبنيان رزين عالم سياست است ولكن ازلوازم اين اساس أمور چنديست * أول انكه بايد اعضاي منتخبه متدين ومظهر خشية الله وبلند همت وعفيف النفس باشند * ثانياً آنكه مطلع بردقائق أوامر الهيه وواقف برأصول

مستحسنهٔ مقننهٔ مرعیه وعالم بر قوانین ضبط وربط
مهامّ داخلیه وروابط وعلاقات خارجیه ومتفنن در فنون
نافعهٔ مدنیه وقانع بمداخل ملکي خود باشند * وهمچو کمان
نرود که وجود چنین اعضائي مشکل وممتنع است
بعنایات حق وخاصان حق وهمت بلند أصحاب غیرت
هر مشکلي آسان است وهر صعب مستصعبي اهون
ازلحظات اعین وانظار * واما اگر اعضاي مجالس
برعکس اینقضیه دون ونادان وبیخبر ازقوانین حکومت
وسیاست ممالك وبلدان وپست همت وبي غیرت
جاهل وکاهل وطالب منافع ذاتیهٔ خود باشند ثمره
وفوائدي برتأسیس مجالس مترتب نشود * مگرانکه
زمان سابق اگر مسکین فقیري بجهت احقاق وتحصیل
حقوق خود بشخص واحد هدیهٔ تقدیم مینمود بعد باید
کل اعضاي مجلس را راضی کند والا احقاق حقوقش
متصور نگردد * وچون نظر دقیق نمائید مشهود
ومعلوم گردد که علت عظماي جور وفتور وعدم عدل

وحقانيت وانتظام أمور ازقلت تدين حقيقي وعدم
معارف جمهور است * مثلا اكر اهالي متدين ودر قرائت
وكتابت ماهر ومتفنن باشند اكر مشكلي رخ نمايد
أولا بحكومت محليه شكايت نمايند اكر امري مغاير
عدل وانصاف بينند وروش وحركت حكومت رامنافي
رضاي باري ومغاير معدلت شهرياري مشاهده كنند
داوري خود را بمجالس عاليه رسانند وانحراف حكومت
محليه را ازمسلك مستقيم شرع مبين بيان كنند * وبعد
مجالس عاليه صورت استنطاق را ازمحل معلوم بطلبند
البته آنشخص مشمول الطاف عدل وداد كردد * ولكن
حال اكثر اهالي ازقلت معارف زبان وبيانيكه تفهيم
مقاصد خويش نمايند ندارند وهمچنين نفوسيكه
دراطراف واكناف ازوجوه وأكابر أهالي معدودند
چون بدايت تشكيلات وتأسيسات جديده است ازعدم
ترقي دردرجات عاليهٔ معارف هنوز لذت حقانيت پروري
وحلاوت معدلت كستري را نچشيده وازمعين عذب

فرات صدق طویت وخلوص نیت ننوشیده * وکما
هو حقه ادراك ننموده که أعظم شرف انسان وسعادت
کلیهٔ عالم امکان عزت نفس وهمت بلند ومقاصد
ارجمند وعصمت فطریه وعفت خلقیه است بلکه
بلنداختري وبزرکواریرا درجمع زخارف دنیویه بای
نحوکان دانسته * حال قدری انصاف لازم است که
انسان في الجمله تفکر نماید پروردکارعالمیان اورا بفضل
وموهبت کبری انسان خلق فرموده وبخلعت ﴿ لقد
خلقنا الانسان في أحسن تقویم ﴾ سرافراز داشته
وبتجلیات رحمانیه ازصبح احدیه مستشرق نموده ومنبع
آیات الهیه ومهبط اسرار ملکوتیه کشته .. ودرفجر
ابداع بانوار صفات کامله وفیوضات قدسیه مستنیر شده
حال چکونه این رداء مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه
بیالاید واین عزت جاوید را بذلّ شدید تبدیل نماید
﴿ أتزعم انك جرم صغیر * وفیك انطوی العالم الاکبر ﴾
واکر مقصود اختصار ومراعات صدد مقصد أصلي

نبود مجملي از مسائل الهيه دربيان حقيقت انسانيه وعلو منزلت وسمو منقبت بشريه مرقوم ميشد ﴿ اينزمان بگذار تاوقت دكر ﴾ درقطب امكان شأن أعظم ومقام أكبر أرفع أفخم ظاهراً وباطناً أولا وآخراً أنبياى الهي راست * وحال انكه اكثرشان بحسب ظاهر جزفقر صرف نداشته * وكذلك عزت كليه أولياى حق ومقربان دركاه أحديت را مختص * وحال انكه أبدا درفكر غناى ظاهر خود نبودند وهمچنين ملوك معدلت سلوكي كه صيت جهانباني وعدالت آسمانيشان آفاق كائنات را فرا كرفته وآوازهٔ حقوق پرورى وبزركواريشان أقاليم سبعه را احاطه نموده درفكر توانكرى وغناى فاحش ذاتي خود نبوده بلكه غناى جمهور رعايا را عين غناى خود شمرده * ثروت ووسعت عموم افراد أهالي را معموريت خزائن سلطنت دانسته * افتخارشان بذهب وفضه نبوده بلكه بروشنائي راى وبلندى همت جهان آراى بوده وهمچنين وزراى مكرم ووكلاى مفخمى

که رضای حقرا بر رضای خود مقدّم داشته و در فنون سیاسیه علم مهارت کلیه را براتلال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته واز اطوار وافکار ورفتارشان آثار دولت خواهي واضح ونتائج معموریت پروری لائح بوظیفهٔ زهیدهٔ خود قناعت نموده * روز وشب مشغول بتمشیت مهام أمور واحداث وایجاد وسائل ترقي جمهور بودند وبفکر ثاقب ورای صائب دولت متبوعهٔ خود رامطاع دول عالم ومقر سریر سلطنت را مرکز رتق وفتق عظائم أمور ملل وأمم فرموده بوصول أعلی مراقي مفخرت ذاتیه واسمی معارج حیثیت فطریه متباهي گشتند وکذلك مشاهیر علمای نحاریر که بفضائل علمیه وخصائل حمیده موصوف وبعروة الوثقای تقی متشبث وبذیل هدی متوسل ومتمسك ومرآت تخیلاتشان بصور معاني کلیه مرتسم وزجاجهٔ تصوراتشان از شمس معارف عمومیه مقتبس ودرأیام ولیالي بتدقیق وتحقیق علوم

نافعه مشغول وبتربیت وتعلیم أنفس مستعدهٔ متعلمه مألوف* البته درمذاق عرفانشان گنج بادآورد خسروان بقطرهٔ اززلال معارف وبیان برابری نکند وقناطیر مقنطرهٔ ذهب وفضه باحل مسئلهٔ از مسائل غامضه مقابلی نماید لذائذ أمور خارجه را چون ملاعب صبیان انگارند وکلفت زخارف زائده رالائق دونان وجاهلان شمرند چون طیور شکور بحبوب چندی قناعت نموده نغمات حکمت ومعارفشان حیرت بخش مدارك وشعور أجلهٔ فضلای أمم آفاق گردد وهمچنین سروران خردمندان ازاهالي ومتحیزان متنفذان ولایات ونواحي که ارکان حکومت اند علو منزلت وسمو شأن وسعادتشان درخیرخواهي عموم وتفقدوتجسس وسائل عمار مملکت وثروت وآسایش رعیت است* مثلا ملاحظه نمائید که اگر شخصی ازاکابر ولایتي غیور وهوشمندو پاك دل ودانشمند وبفطانت فطریه موصوف وبذکاء ودرایت خلقیه معروف وازارکان هیأت

ولایت باشدحال عزت کلیه وسعادت سرمدیه وشأن
وشرف دنیوی واخرویش درچه چیزاست* آیادر
ملازمت صداقت وراستي وغیرت وحمیت پروری
وابتغاء مرضات الهي واستجلاب حسن انظار خسروي
واسترضاء خاطر جمهور أهالي است* ویاخود بجهت انکه
درشام عیش مهیا وسفرهٔ مهنائي حاضر سازد* درروز
بتخریب وطن وبلاد واحراق قلوب عباد مشغول کردد
وخود را دردرکاه حضرت کبریا مردود وازدربار
معدلت مدار مطرود ودرنزد جمهور أهالی بدنام وذلیل
نماید* فوالله عظام بالیه درقبور از چنین نفس وأمثال
أو بهتراست چه فائده که ازموائد سمائیهٔ خصائل انسانیه
نچشیده وازچشمهٔ صافي موهبت عوالم بشریه
ننوشیده اند* واین معلوم است که مقصد ازتأسیس
این مجالس عدل وحقانیت است مجال انکارنه ولکن
تاهمت ارکان واعضای منتخبه چه بظهور رساند*
اکربنیت خالصه موفق شوند البته نتائج مبارکه

واصلاحات غیر مترقبه حاصل کردد * والا البته مهمل ومعوق ماند وأمور بکلي مختل شود *

أری الف بان لا یقوم بهادم
فکیف ببان خلفه الف هادم

باري از تفاصیلي که بیان شده مقصود این بود که اقلا معلوم کردد که عزت وسعادت وبزرکواري ومنقبت وتلذذ وراحت انسان در ثروت ذاتیهٔ خود نبوده بلکه در علو فطرت وسمو همت ووسعت معلومات وحل مشکلاتست فنعم ما قال

عليّ ثیاب لو یباع جمیعها
بفلس لکان الفلس منهن أکثرا
وفیهن نفس لو تقاس بها
نفوس الوری کانت أجلّ وأکبرا

وبنظر این عبد جنان می آید که اکر انتخاب اعضاي موقته در مجالس ممالك محروسه منوط برضایت وانتخاب جمهور باشد أحسن است * چه که اعضاي منتخبه از این جهت قدري

درأمور عدل وداد را مراعات مينمايند كه مباداصيت
وشهرتشان مذموم كردد وازدرجهٔ حسن توجه أهالي
ساقط شوندو همچوظن وكمان نرودكه مقصود ازاين كلمات
مذمت غناومدح فقر واحتياج است بلكه غنامنتهاي
ممدوحيت راداشته اكر بسعي وكوشش نفس خود انسان
درتجارت وزراعت وصناعت بفضل الهي حاصل كردد*
ودرأمور خيريه صرف شود وعلى الخصوص اكر شخصي
عاقل ومدبر تشبث بوسائلي نمايد كه جمهور أهالى بثروت
وغناي كلي برساند همتي أعظم ازاين نه * وعند الله
أكبر مثوبات بوده وهست * چه كه اين بلند همت
سبب آسايش وراحت وسداحتياجات جمع غفيري
ازعباد حق كردد * ثروت وغنا بسيار ممدوح
اكر هيئت جمعيت ملت غني باشد ولكن اكر اشخاص
معدوده غناي فاحش داشته وسائرين محتاج ومفتقر
وازان غنا أثر وثمري حاصل نشود اين غنا ازبراي آن
غني خسران مبين است . ولي اكر در ترويج معرف

وتأسيس مكاتب ابتـدائيه ومدارس وصنايع وتربيت
ايتام ومساكين* خلاصه درمنافع عموميه صرف نمايد
ان شخص عند الحق والخلق بزركوارترين سكان زمين
وازأهل أعلى علّيين محسوب * وأما حزبيكه برآنند
اين اصلاحات جديده وتشكيلات سديده بالقوه وبالفعل
مغاير رضاي پروردكار ومنافي أوامر شارع مختار
ومخالف أساس شرع متين ومباين سيرت حبيب رب
العالمين است قدري تدبر نمايند كه اين مخالفت ازچه
جهت است آيا مغايرتش ازجهت اقتباس ازملل سائره است
كه باين واسطه وجه مشابهت حاصل ﴿ ومن تشبه بقوم
فهو منهم ﴾ وارد ﴿ أوّلا ﴾ اين أمور ظاهرهٔ جسمانيه
أسباب تمدنيه ووسائل معارف وفنون حكمت طبيعيه
وتشبثات ترقى أهل حرف وصنايع عموميه وضبط
وربط مهام أمور مملكت بوده دخلى بأساس مسائل
كليهٔ الهيه وغوامض حقائق عقائد دينيه ندارد ؛
واكر كفته شود دراين أمور نيز اقتباس جائزنه

این قول دلیل برجهل ونادانی قائل است آیا حدیث مشهور
﴿اطلبوا العلم ولو بالصین را﴾ فراموش نموده اند
واین معلوم است که أهل صین در درگاه أحدیت
ازمردود ترین ناس محسوب چه که عبدهٔ اصنام وغافل
ازعبودیت خبیر علام بوده‌اند * وأهل أوروپ اقلا
ازأهل کتاب ومقر ومعترف بعزیز وهابند * ودرآیهٔ
مبارکهٔ ﴿ولتجدن أقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا
انا نصاری﴾ مصرح پس طلب علم ومعارف ازممالك
امت انجیل جائز وموافق تراست * حال چگونه تعلم
ازعبدهٔ أوثان مقبول عند الله وتعلم ازأهل کتاب
مبغوض درگاه کبریاست * وهمچنین درغزوهٔ احزاب
أبو سفیان بنی کنانه وبنی قحطان وبنی قریظهٔ یهود را
باخود متفق نموده باکافهٔ طوائف قریش براطفاء
سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام
نمودند * وچون در انزمان ارياح امتحان وافتتان
ازهر جهت بقوهٔ شدیده در هبوب بود بقوله تعالی

﴿الٓمٓ أحسب الناس أن يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون﴾
ومؤمنين قليل واعدا بهجوم عمومي برخاسته خواستند
كه آفتاب مشرق حقيقت را بغبار ظلم وجور تيره گردانند
حضرت سلمان بحضور مطلع وحي الهي ومهبط تجليات
فيض نامتناهي حاضر عرض نمود كه در ممالك فرسيه
بجهت محافظت وصيانت خود از اعدا باطراف مملكت
حفر خندق نمايند*واين بجهت محافظه از هجوم بغتي بسيار
موافق ومفيد* آيا آن منبع عقل كلي ومعدن حكمت
وعلم الهي فرمودند كه اين از عادات ممالك شركيهٔ
كفريهٔ مجوس است وأهل توحيد را اتباع جائز نه
ويا آنكه جميع موحدين را سريعاً بحفر خندق أمر
فرمودند حتي بنفس مبارك آلات حفر را برداشته
وبمعاونت أصحاب وأحباب قيام فرمودند * واز اين
گذشته در كتب كافهٔ فرق اسلاميه از تواريخ وغيره
كه علماي عظام ومورّخين فخام تصنيف نموده اند
مذكور كه بعد از طلوع نيّر آفاق از مشرق حجاز

كه في الحقيقه ازأشعهٔ ساطعه‌اش هيئت عموميهٔ امكان مستنير وتغيير وتبديل كلي دراركان عالم بنزول شريعت جديدهٔ الهيه وتأسيس مباني حكم ربانيه پيداشد ❊ شريعت مقدسهٔ سمائيه دربعضي أحكام مطابق عادات مألوفهٔ أهل جاهليه نازل شد ❊ ازآنجمله حرمت ورعايت أشهر حرام وحرمت أكل لحم خنزير واعتبار شهور قمريه واسمائشان وغيراز اين أمور كثيره ايست كه بعينه وبعبارته از كتب نقل ميشود ❊ وكانت الجاهلية تفعل أشياء جاءت شريعة الاسلام بها فكانوا لا ينكحون الامهات والبنات وكان أقبح شيء عندهم الجمع بين الاختين وكانوا يعيبون المتزوج بامرأة أبيه ويسمونه الضيزن وكانوا يحجون البيت ويعتمرون ويحرمون ويطوفون ويسعون ويقفون المواقف كلها ويرمون الجمار وكانوا يكبسون في كل ثلاثة أعوام شهراً ويغتسلون من الجنابة وكانوا يداومون على المضمضة والاستنشاق وفرق الرأس والسواك وتقليم الاظفار ونتف الابط

وكانوا يقطعون يد السارق اليمنى ﴾ حال نعوذ بالله ميتوان
بخاطر آورد كه چون در بعضى أحكام شريعت غرّا
باعادات أهل جاهليه كه مطرود جميع طوائف اند وجه
مشابهت دارد نقصي وارد است * ويا خود تصور
ميتوان كرد كه استغفر الله حق غني مطلق اتباع آراء
كفريه فرموده حكمت بالغۀ الهيه بسيار * آيا از قدرت
حق بعيد وممتنع بود كه شريعت مباركه را من دون
مشابهت عادتي از عادات أمم جاهليه نازل فرمايد بلكه
مقصود از اين حكمت كليه اين بود كه عباد از قيود
تعصبات جاهليه آزاد شوند * واين أقوالى را كه اليوم
وسيلۀ تخديش اذهان وتشويش وجدان بيچاركان نموده
برزبان نرانند ولكن بعضي از نفوس كه از حقائق كتب
الهيه وجوامع صحف نقليه وتاريخيه كما هى اطلاع ندارند
خواهند گفت كه اين كيفيات وعادات از سنن جليلۀ
حضرت خليل عليه السلام است ودرميان أقوام جاهليه
باقى وبرقرار بود * ودر مدلول آيۀ مباركۀ ﴿ اتبع ملة ابراهيم

حنيفاً ﴾ داخل لكن در جميع كتب وصحف فرق اسلاميه اين مسلم ومذكوراست كه احترام أشهر حرام واعتبار أشهر قمريه وقطع يمين سارق از سنن حضرت خليل عليه السلام نيست * وازاين كذشته الآن كتاب توراة موجود وشريعت حضرت ابراهيم عليه السلام دراومذكور مراجعت كنند يقينا خواهند كفت توراة نيز محرفست زيرا درآيۂ مباركه وارد ﴿ يحرّفون الكلم عن مواضعه ﴾ وحال انكه تحريف در مواضع معلومه واقع ودر كتب علميه وتفسيريه مذكور اكر بتفصيل اين مسئله بپردازيم ازمقصود أصلي تأليف اين رساله بازمانيم لذا اختصاراًولى * وديكر انكه دربعضي روايات مذكور كه برخي اخلاق حسنه وشيم مرضيه را ازوحوش اقتباس كنيد وعبرت كيريد * پس چون تعلم اخلاق حسنه ازحيوان صامت جائز بوجه أولى ازملل أجنبيه كه اولا از نوع انسان وبنفس ناطقه وقوۂ مميزه ممتاز اكتساب واقتباس فنون جسمانيه جائز * واكر

ملاحظه‌شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست این‌أصول وأساس مدنیت وعلوم وحکمت طبیعیه در ممالك سائره بچه برهان میتوان گفت که غیر خلق است ﴿هل من خالق غیر الله قل سبحان الله﴾ وهمچنین جمیع أفاضل علمای متفننین وأکابر فقهای کاملین دربعضی فنونیکه مبدء ومبدع ان حکمای یونان چون ارسطو وغیره بودند تتبع نموده‌اند واقتباس معارف حکمیه چون علم طب وریاضی وجبر وحساب را از کتب یونانیه سبب فوز وفلاح شمرده اند چنانچه فن منطق را کل علما تتبع وتدریس نمایند وحال انکه مؤسس انرا از صابئین میشمرند * واکثری تصریح نموده اند که اگر عالم نحریری درفنون شتی مهارت کامله داشته لکن درفن منطق تتبع تمام نیافته اعتماد کلی براقوال ونتائج فکریه واستنباط مسائل کلیهٔ او نه پس باین دلائل واضحه وبراهین متقنه ظاهر ومبرهن گشت که اکتساب أصول وقوانین مدنیه

واقتباس معارف وصنائع عموميه مختصرا ﴿ما ينتفع به العموم﴾ از ممالك سائره جائز تا افكار عموم متوجه اين أمور نافعه كردد وبكمال همت برا كتساب واجراء آن قيام نموده تا بعون الهي در اندك مدتي اين اقليم پاك سرور اقاليم سائره كردد * أي خردمندان بعين عقل وتدبر ملاحظه نمائيد آيا ممكن است كه تفنك وتوپ عادي باتفنك هنري مارتي وتوپ كروپ مقابلي نمايد * حال اكر نفسي بكويد كه ماراهمين آلات نارية قديمه موافقست لزوم باستحصال أسلحه وآلاتي كه در ممالك أجنبيه ايجادشده نه * آيا اين قول راهيچ طفلي بسمع قبول استماع نمايد * ويا انكه ماتا بحال احمال أمتعه وأجناس تجاريه را ازمملكتي بمملكتي بواسطهٔ حيوانات نقل ميكنيم محتاج بكالسكهٔ آتشي نبوده ونيستيم چه ضرور مشابهت باٌمم سائره بجوئيم * آيا اين كلام قرين اذعان هيچ هوشياري كردد * لا والله مكر انكه نظر ببعضى اغراض كه در قلوب خود كتمان نموده أمور

بديهيه را انكار نمائيم * ممالك أجنبيه با آنكه درفنون ومعارف وصنائع عموميه كمال مهارترا نائل مع ذلك از يكديكر اقتباس ميكنند * ممالك ايرانيه كه منتهى درجهٔ احتياج راداشته چكونه جائزاست كه مهمل ومعطل بماند * وعلماي بزركواري كه سالك برخط مستقيم ومنهج قويم وواقف براسرار حكمت الهيه ومطلع برحقائق كتب مقدسهٔ ربانيه هستند وقلوب مباركشان بحليهٔ تقى متحلي ووجوه نضره شان بانوار هدى روشن ومنير ملتفت احتياجات حاليه وناظر برمقتضيات زمانيه هستند البته بكمال جد تشويق وتحريص تمدن ومعارف مينمايند ﴿هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وهل تستوي الظلمات والنور﴾ علما سراج هدايتند بين ملأ عالم * ونجوم سعادتند مشرق ولائح ازأفق طوائف وأمم * سلسبيل حياتند أنفس ميتهٔ جهل ونادانيرا * ومعين صافي كمالاتند تشنكان باديهٔ نقص وكمراهيرا * مطلع آيات توحيدند ومطلع برحقائق

قرآن مجيـد * طبيب حاذق اندجسم معـلول عالمرا * وترياق فاروق أعظمندهيئت مسمومهٔ بني آدمرا * حصن حصين اندمدينهٔ عالم انسانيت را وكهف منيعند مضطرين ومضطربين جهالت را ﴿ العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء ﴾ ولـكن پروردكار عالميان ازبراي هرشئ علائم وآثاري خلق فرموده ومحك وامتحاني مقرر داشته عالم ربانيرا كمالات معنويه وظاهريه لازم وحسن اخلاق ونورانيت فطرت وصـدق نيت وفطـانت وذكاوت وفراست ونهى وعقـل وحجى وزهد وتقواي حقيـقي وخشية الله قلبي واجب * والا شمع بي نور هرچند بلند وقطور باشد حكم اعجاز نخل خاويه وخشب مسنده داشته * نازرا روئي بايد همچو ورد * چون نداري كرد بدخوئي مكرد زشت باشد روي نازيبا وناز * سخت باشد چشم نابينا ودرد درروايت صحيحه وارد ﴿ وأما من كان من العلماء صائنا لنفسه حافظاً لديـنـه ومخالفاً لهواه ومطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقـلدوه ﴾ وچون اين كلمات مشرقه جامع

جميع شرائط علميه‌است لهذا شرح مجملي در ترجمهٔ اين روايت مباركه بيان ميشود * وهر كس كه دارندهٔ اين شؤنات رحمانيه‌ومظهر مدلول اين روايت صحيحه نبوده نسبت علم ازاومنقطع ومنسلب ومطاعيت موحدين را لائق وسزاوارنه * أول كلمهٔ اين شرائط مقدسه‌صيانتا لنفسه‌است * واين معلوم‌است كه‌مقصد حفظ نفس ازبلايا ومحن جسمانيه نبوده * زيرا أنبيا وأوليا كلاوطراً معرض أعظم شدائد عالم وهدف سهام بليات واذيات ملل وأمم كشته * بجهت خير جمهور انفاق‌جان نموده بشهد فداجان ودل شتافتندو بكمالات‌معنويه‌وصوريه هيئت عالمرا برداء جديد فضائل ذاتيه وشيم مرضيهٔ اكتسابيه مزين فرمودند * بلكه‌مقصود أصلي حقيقي صيانت ازنقائص باطنيه وظاهريه واتصاف باوصاف كماليهٔ معنويه وصوريه بوده * أول صفت كماليه علم وفضلست*وجامعيت‌اين‌مقام‌أعظم‌أقوم‌آگاهى كماهي برغوامض مسائل الهي وحقائق حكم سياسيهٔ شرعيهٔ

قرآني ومضامين سائر كتب سماوي ووقوف بر ضوابط
وروابط ترقي وتمدن ملت باهره واطلاع بر قوانين
وأصول ورسوم وأحوال وأطوار وقواء مادي وأدبي
عالم سياسي ملل سائره وجامعيت فنون نافعهٔ عصريه
وتتبع در كتب تاريخيهٔ اعصار سالفهٔ ملل ودول است *
چه اگر شخص عالم وقوف بر مضامين كتب مقدسه
وجامعيت حكمت الهيه وطبيعيه وعلوم شرعيه وفنون
سياسيه ومعارف عصريه واطلاع بر وقائع عظيمهٔ قرون
سالفهٔ ملل ودول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
واين منافي صفت جامعيت است * مثلا عالم رباني اگر
در محاوره با شخص مسيحي از الحان جليل انجيل بيخبر باشد
انچه از حقائق فرقانيه بيان نمايد ابدا مسموع ومقبول
آن شخص نيفتد * ولكن اگر آن شخص ملاحظه
نمايد كه آنچه در دست اوست ومستند بر آن اين عالم
بزركوار از قسيسين امت انجيل آگاه تر وبر حقائق
كتب مقدسه مطلع ودانا تر است بالطوع انچه بيان

نماید قبول کند چه که جزاقرار مفرّي ازبراي اونه
چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلك عرفان
ونیّر أوج هدایت وایقان حضرت رضا علیه السلام
مشرف شد اگر در أسئله وأجوبه ان معدن علم بادله
وبراهین مألوفهٔ رأس الجالوت بیان نمیفرمودند اقرار
واعتراف بر بزرگواري آن حضرت نمی نمود * وازاین
گذشته عالم سیاسی را دوقوهٔ أعظم أقوم لازم قوهٔ
تشریعیه وقوهٔ تنفیذیه * مرکز قوهٔ تنفیذیه حکومت است
ومرجع قوهٔ تشریعیه دانایان هوشمند * حال اگر این
رکن رکین وأساس متین جامع وکامل نباشد چگونه
فلاح ونجاح ازبراي هیئت ملت تصور گردد * ولکن
چون این أوان چنین نفوس کاملهٔ جامعه نادرالوجود است
وحکومت وهیئت ملت بانتظام حال درغایت درجهٔ
احتیاج لذا تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضاي این
مجلس هرچند نفس درفني ازفنون مذکوره ماهر باشند
وباقدام وجهد بلیغ درجمیع احتیاجات حالیه واستقبالیه

تفکر نموده أمور را درنقطهٔ اعتدال ومرکز مستقیمی
مرکوز نمایند * أولا چون تابحال أحکام شرعیه را
درمرافعات ومحاکمات مدار معینی نبوده زیراهریك
ازعلماء نظر برأي واجتهادخود نوعي حکم مینمایند مثلا
دونفس مرافعه مینمایندیکي ازعلماءحکم بمدعی ودیکری
بمدعیعلیه دهد بلکه أحیانا درمادهٔ واحده دوحکم
مخالف ازیك شخص مجتهد صادر چه که أول چنان
معلومشده بود وحال چنین؛ وشبههٔ نیست که این أمور
سبب تشویش کافهٔأمور مهمهواقع وازاین فتورعظیمی
درأساس هیئت اجتماعیه طاري کردد * چه که هیچ یك
ازمدعي ومدعی علیه مأیوس ازدعواي خود نکشته
مادام العمر مترصد أخذ حکم ثاني مخالف حکم أولشده
جمیع عمر خودرا برلجاج میکذراند وازاینکه أوقات
خودرا بکلي متوجه معانده ومنازعه مینمایند ازأمور
نافعهٔ خیریه واشغال خودبازمانند وفي الحقیقه این
شخصین حکم میت را دارند ، وحکومت وهیئت

اجتماعيه را ذرهٔ خدمت نتوانند * ولكن اكر حكم
قاطعي درميان باشد ديكر محقوق محكوم ابداً اميد
استحصال أمر ثاني ندارد * لهذا راحت وآسايش جسته
باشغال وخدمات خود وغير مشغول كردد نظر باينكه
أعظم وسيلهٔ آسايش وراحت أهالي وأكبر واسطهٔ
ترقي جمهور أعالي وأداني اين أمر أهم أتم است * لذا بايد
علمائيكه واقفند برمسائل شرعيهٔ الهيه دراين مجلس كبير
أولايك منهج قويم وصراط مستقيمي بجهت قطع دعاوي
عموم تعيين وتأليف نموده بامر حضرت سلطان درجميع
ولايات منتشر كردد وبرموجب ان حكم جاري شود
بسيار اين أمر مهم را اهتمام لازمست * وثاني صفت
كماليه عدل وحقانيت است وآن عدم التفات والتزام
منافع ذاتيه وفوائد شخصيهٔ خود وبدون ملاحظه
ومراعات جهتي ازجهات بين خلق اجراء أحكام حق
نمودن ونفس خودرا چون افراد بندكان غني مطلق
شمردن وجز امتياز معنوي درأمري ازأمور تفرد

ازجمهور نجستن وخير عموم را خير خويشتن دانستن خلاصه هيئت جمعيت را بمنزلهٔ شخص واحد پنداشتن ونفس خود را عضوي از اعضاي اين هيئت مجسمه انگاشتن * وألم وتأثر هر جزئي سبب تألم كل أجزاء هيئت بالبداهه تيقن نمودن است * وثالث صفت كماليه بصدق طويت وخلوص نيت بتربيت جمهور پرداخته در تعليم معارف عموميه وتدريس علوم نافعه وتشويق بر ترقيات عصريه وتحريص بر توسيع دوائر صنائع وتجارت وترغيب اتخاذ وسائل ثروت اهالي مملكت بذل جهد بليغ وسعي منيع نمودنست چه كه عموم ناس ازاين أمور مهمه كه علت مزمنهٔ هيئت اجتماعيه را برء فوريست بيخبرند * بايد كه علماي هوشمند ودانايان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوعظ ونصيحت عموم برخيزند تاديدهٔ أهالي ازاين كحل بينش معارف روشن وبصير گردد زيرا اليوم ناس بظنون وأوهام خود چنين تصور نموده اند كه نفسيكه موقن بالله ومؤمن بآيات ورسل وكتب

وشرائع الهيه ومظهر خشية الله است بايده عطل ومعوق بماند وببطالت وبطائت أيام بكذراند تا ازنفوسى عند الله محسوب كردد كه ازدنيا وما فيها كذشته دل بعالم أخروي بسته اند وازخلق بعيدشده بحق تقرب جسته اند چون اين بيان مفصلادراين كتاب درموقع ديكرذكر خواهديافت * لهذا دراين مقام ترك أولى * باري باقي صفات كماليه خشية الله ومحبة الله في محبة عباده وحلم وسكون وصدق وسلوك ورحم ومروت وجلادت وشجاعت وثبات واقدام وجهدوكوشش وكرم وبخشش ووفاوصفا وحميت وغيرت وهمت وبزركواري وحقوق پروري وأمثال ذلك بوده * وفاقد اين اخلاق حسنهٔ انسانيه ناقص است * واكر حقائق هريك ازاين صفات را بيان نمائيم ﴿ مثنوي هفتاد من كاغذشود ﴾ وثاني كلمهٔ اين شرائط مقدسهٔ علميه ﴿ حافظاً لدينه است ﴾ واين معلوم است كه مقصد ازاين كلمهٔ مباركه منحصر دراستنباط أحكام ومراعات عبادات واجتناب از كبائر

وصغائر واجراء أحكام شرعيه وباين وسائط محافظهٔ
دين الله نمودن نبوده بلكه هيئت ملت را از كل جهات
محافظه نمودن ودر اعلاء كلمة الله وتكثير جمعيت دينيه
وترويج دين الهي وغلبه واستعلائش برسائر اديان
ازاتحاد جميع وسائل ووسائط سعي بليغ را مبذول
داشتن است وفي الحقيقه اكر علماي اسلاميه دراين
أمور چنانچه بايد وشايد اقدام مينمودند تاحال جميع
ملل عالم درظل كلمهٔ وحدانيت داخل ميشدند وشعلهٔ
نورانيهٔ ﴿ليظهره على الدين كله﴾ چون آفتاب درقطب
امكان طالع وبرجميع آفاق لائح ميكشت * درقرن خامس
عشر ميلاد لوطر كه أول يكي ازاعضاي اثنا عشر هيئت
مذهبيهٔ قاتوليك درمركز حكومت پاپ بود ومؤخرا
محدث مذهب پروتستان كشت دربعضى مسائل
كه عدم تجويز تزويج رهابين وتعظيم وتكريم صور
حواريين ورؤساي سلف مسيحيين وعادات ورسوم
مذهبيهٔ زائده براحكام انجيل باپاپ مخالفت نمود *

باوجود انکه درآن زمان اقتدار پاپ بدرجهٔ بود که کل
ملوك أوروب ازسطوتش متزلزل ومضطرب وضبط
وربط أمور مهمهٔ قطعهٔ أوروب دریمین قوت وقدرتش
مودوع ومرتبط * ولکن چون دراین مسائل
که جواز تزویج رؤساي دینیه وعدم سجود وتعظیم
برتمثال وصور معلقهٔ در کنائس وابطال عادات رسمیهٔ
زائده برمضامین انجیل لوطر محق ومحقق بود وبوسائل
لازمهٔ ترویج تشبث نمود * درظرف این قرون أربعه
وکسری أکثر أهالي أمریك وچهار خمس قطعهٔ المان
وانکلیس وبسیاري ازأهالي نمچه ﴿ خلاصه ﴾ تقریباً
دویست وپنجاه کروراز مذاهب سائرهٔ نصاری درمذهب
پروتستان داخل کشتند وهنوز رؤسای این مذهب
بکمال همت درترویجند؛ وحال درسواحل شرقیهٔ افریك
بظاهر حریت وآزادی سودان وزنکیان را وسیله
نموده مکاتب ومدارس تأسیس کرده بتعلیم وتدریس
وتمدین طوائف متوحشه صرفهٔ افریك مشغولند

ودرباطن مقصد اصليشان انكه بعضى طوائف اسلاميهٔ زنكيان را داخل درمذهب پروتستان نمايند * هرطائفهٔ در ارتفاع ملت خود مشغول وما در خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمائيد كه اين شخص باوجود انكه معلوم نبود بچه هوائي پرواز ميكند وبچه مقصدي متحرك * بهمت وغيرت رؤساي مذهبش چه قدر ترويج شد * حال اكر ملت باهرهٔ حق كه مظهر تأييدات الهيه ومطلع توفيقات ربانيه است اكر بهمت تامه وغيرت كامله متوسلا الى الله ومنقطعاً عما سواه تشبث بوسائل ترويج نمايند وبذل سعي واقدام كنند البته أنوار حق مبين بركل آفاق ساطع كردد * وبعضي نفوس كه برحقائق أمور اطلاعي ندارند ونبض عالم دردستشان نه ونداند كه علت مزمنهٔ بطلان را چه فاروق أعظم حقى لازم همچه كمان ميكنند كه ترويج بسيف منوط است وبحديث انا نبيّ بالسيف استدلال مينمايند * وحال انكه في الحقيقه اكر بنظر دقيق ملاحظه

نمايند مشهود كردد كه دراين عصر سيف واسطهٔ
ترويج نه بلكه سبب وحشت ودهشت واشمئزاز قلوب
ونفوس كردد * ودرشريعت مباركهٔ غرا أهل كتاب را
بقوهٔ قاهره اجبار براقرار وايمان جائز نه * وحال انكه
دلالت وهدايت فريضهٔ ذمت هرمؤمن موحداست
وحديث ﴿ انانبي بالسيف ﴾ وكذلك حديث ﴿ أمرت ان
أقاتل الناس حتى يقولوا لااله الا الله ﴾ درحق مشركين
جاهليه كه ازكثرت توحش ونادانى از درجهٔ بشريت
ساقط بودند وارد * چه كه ايمانيكه بضرب سيف
حاصل كردد بسيارى اعتبار وبسبب أمر جزئى منقلب
بكفر وضلال ميشود چنانكه قبائل وطوائف اطراف
مدينهٔ منوره بعد ازعروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
﴿ في مقعد صدق عند مليك مقتدر ﴾ دوباره بدين
جاهليه بركشته مرتد شدند * وهمچنين ملاحظه نمائيد
زمانيكه نفحات قدسيهٔ روح الله خطهٔ فلسطين وجليل
وسواحل نهر أردن وجوانب اورشليم رامعطر ساخته

والحان جليل انجيل بمسامع روحانيان درآمده درانزمان
كل قبائل وطوائف آسياواوروپ وأفريك وأمريك
واوقيانوس كه جزائر بحر محيط است مجوس وبت پرست
وغافل ازخطاب يوم الست بودند * مقروحدانيت
والوهيت جز ملت موسويه نبوده * بعدازبعثت انفاس
طيبهٔ طاهرهٔ روح بخش آنحضرت درمدت سه سال
حيات جاوداني برأهالي آنديار مبذول داشت وبوحي
الهي اس اساس شريعت عيسويه كه درآن عصر معجون
برءالساعهٔ هيئت معلولهٔ بشريه بودتأسيس شد* اگرچه
درزمان انحضرت أنفس قليله مقبل الى الله گشتند بلكه
في الحقيقه مؤمن موقن عبارت ازدوازده نفر رجال
حوارين وچند نساء بودندويكي ازحوارين كه مسمى
بيهوذاي اسخريوطي بودنيز مرتدشده يازده نفر باقي
ماندند * باري بعد ازصعود آنحضرت بافق عزت* اين
نفوس قليله باخلاق حسنهٔ روحانيه وروش وحركات
مقدسهٔ رحمانيه مبعوث شده بقوهٔ الهيه ونَفَس مسيحائي

بهـدايت كل من على الارض قيام نمودند ودرآنزمان
كل ملل اصنـاميـه وملت يهود بكمال قوت واهتمام
براطفاي سراج الهي كه درزجاجهٔ خطهٔ اورشليم مشتعل
كشته برخاستند ﴿ يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم
ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره الـكافرون ﴾ وهريك
ازاين نفوس مباركه را ببـدترين عـذابي شهيد نمودند
بلـكه جسم مطهر بعضى را بساطور قصابي ريزه ريزه
نموده ودر كلخنها بسوختند وبعضى اتباع واشياع اين
اشخاص مقدسه را بعد ازشكنجه وعذاب زنده زير خاك
دفن نمودند باوجود اين عقوبات شديده أبداً در تبليغ
أمر الله فتور ننموده بدون سل سيف وخراشيدن روى
نفسى * بالآخره ملت عيسويه عالم را احاطـه نمـوده
بقسمى كه در قطعـهٔ اوروب وأمريك از اديان سائره
أثري باقى نمـاند ودرآسيا وأفريك وجزائر بحر محيط
جم غفيري از أهالي اليوم در ظل انجيـل داخلنـد *
حال باين أدلهٔ واضحهٔ لائحه ثابت ومبرهن كشت كه ترويج

دين الهي بكمالات انسانيه واخلاق حسنه وشيم مرضيه وروش وحركت روحانيه است * اگر نفسي بصرافت فطرت اقبال الى الله نمايد مقبول درگاه أحديت بوده چه كه اين نفس ازاغراض شخصيه وطمع منافع ذاتيه مبرا وبصون حمايت حق التجا نموده * بصفت امانت وصداقت وپرهيزكاري وحقوق پروري وهمت ووفا وديانت وتقى بين خلق ظاهر گردد * ومقصود أصلي ازانزال شرائع مقدسهٔ سمائيه كه سعادت أخروي وتمدن دنيوي وتهذيب اخلاق باشد حاصل گردد * والا بضرب سيف بظاهر مقبل ودرباطن مغل ومدبر گردند * دراين مقام حكايتي كه سبب عبرت كل گردد ذكر نمائيم * درتواريخ عربيه مذكور كه قبل ازبعثت نبوي عليه السلام نعمان بن منذر لخمى كه يكي ازملوك عرب جاهليه ومقر سرير سلطنتش مدينهٔ حيره بوده روزي از كثرت تجرع اقداح مدام عقلش زائل وشعورش باطل گشت * درعالم سكر وبيهوشي بقتل

خالد بن مضلل وعمر بن مسعود کلده که دو نديم وأنيس
ودر محفل أنس يار وجليسش بودند فرمان داد وچون
از عالم مستي وسكر بهوش آمد بپرسش حال دو نديم
پرداخت * تفصيل واقعه را بيان نمودند بغايت محزون
ودلخون شد * از حب شديد وتعلق خاطر عظيم که باين
دو نديم داشت برمقابرشان دو بناء عالي مسمى بغريان
ساختـه وبيادكار اين دو نديم يوم بؤس ويوم نعـيم
درهر سالي قرارداد ودراين دوروز معلوم بحشمت تمام
آمده مابين غريان نشسته دريوم بؤس نظرش برهر که
افتادي بجان امان نيافتي ودريوم نعيم هر وارد ووافدى را
مظهر احسان وعنايت بي نهايت ساختي واين قاعـده
وقانون مستمر وبيمين شديد مستحكم بود تا انكه روزي
پادشاه اسبي محمود نام سوار وبقصـد شکار عزم صحرا
نمود ناگاه ازدور گوري بنظرش درآمـد درعقب آن
گور پادشاه اسب برانگيخت وتاخت تا ازخيل وجيش
خود دور ووقت بيگاه شد مأيوس گشت ناگاه سواد

خيمهٔ درباديه پيداشد عنان بدآنجانب معطوف داشت
تابدرخيمه رسيد فرمود مهمان ميطلبيد خداوند خيمه
حنظله بن أبي غفراء طائى كفت بلى واستقبال نموده
نعمانرا فرود آورده وبازوجهٔخود كفت درناصيهٔ اين
شخص آثار بزركى باهر تهيأ ضيافتي كن ودرمهمان
نوازي همتي وغيرتي نما زن كفت كوسفندي داريم
ذبح نما ومن بجهت احتياط چنين روزى قدري آردذخيره
نموده أم پس حنظله كوسفندرا دوشيده قدحي شير نزد
نعمان برده آنكاه كوسفند را ذبح نموده مائدهٔ ترتيب
داد وآنشب را نعمان ازمحبت والفت حنظله بكمال
خوشنودي وسرور بسر برد* وچون فجر طالع شد نعمان
عزم عزيمت فرمود بحنظله خطاب نمود كه تودرضيافت
ومهمان نوازي منتهاي جوانمردي را آشكارنمودي من
نعمان بن منذر وقدوم ترا بكمال اشتياق منتظرم * مدتي
كذشت تا انكه قحط وغلاء عظيمى درديارطي روى
نمود حنظله باحتياج شديد مبتلاشد بدين سبب بحضور

پادشاه شتافت ازغرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه
حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده
خاطرشده * آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزي بحضور
رفیق خودشتافتي که روز بؤس یعني سختي است
اگرامروز نظرم بریگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان
نیابد اکنون حاجتي که داری بخواه حنظله گفت ازیوم
بؤس بیخبر بودم ونعمت دنیا بجهت حیاة وبقاست
وچون مرادراین ساعت چشیدن کأس هلاك مقرر
ازخزائن أرض چه فائده متصور نعمان گفت ازاین
أمر چاره نیست * پس حنظله برزبان راند مراچندان
امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم ووصیت اجرا
نمایم ودرسال آینده یوم بؤس حاضر گردم نعمان
ضامني خواست که اگر دروعده مخالفت نماید ضامن را
بقتل رساند حنظله متحیرانه بهرطرف نگریست *
تاانکه نظرش برشریك بن عمرو بن قیس شیباني
که یکي ازخدّام نعمان بود افتاد واین ابیات رابخواند

يا شريكا يا ابن عمرو * هل من الموت محاله
يا أخا كل مصاب * يا أخا من لا أخاله
يا أخا النعمان فيك ال * يوم عن شيخ كفاله
ابن شيبان كريم * أنعم الرحمن باله

شريك كفت أى برادر بجان جوانمردى نتوان نمود بيچاره متحير ماند * پس شخصى كه موسوم بقراد بن أجدع كلبي بود برخاست وكفالت نمود مشروط باينكه اكر يوم بؤس سنهٔ آتيه حنظله را تسليم نمايد هر حكم كه پادشاه اراده فرمايد در حق أو جارى كند پس نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت درسنهٔ بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان باحشمت بي پايان برعادت مألوفه توجه بمحل غريّان نمود وقرادرا بهمراهى آورد تا معرض سخط پادشاهي كردد اركان دولت بشفاعت زبان كشودند * تا غروب مهلت خواستند كه بلكه حنظله عودت نمايد وپادشاه را مقصد چنان بود كه از جهت

پاس محبت حنظله را بقتل ضامن ازهلاکت نجات دهد
باری چون قریب بغروب شد قرادرا برهنه ساخته
تا کردن زنند ناکاه ازدور سواری پدیدشد که بسرعت
تمام میتاخت نعمان بسیاف کفت منتظر چه هستی
وزرا کفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
نزدیك شد حنظلهٔ طائي بود نعمانرا آمدن او موافق نیفتاد
کفت أی جاهل أحمق باوجود انکه ازپنجهٔ مرك
کریختی باردیکر چرا درآویختی حنظله کفت وفای
بعهد زهر هلاهل هلاکترا درمذاق من شیرین و کوارا
نمود * نعمان سؤال نمود باعث براین حق کذاری ووفا
پروری ومراعات عهد وپیمان چه أمری بود
حنظله کفت اقرارم بوحدانیت الهیه وایمانم بکتب منزلهٔ
سماویه * نعمان کفت بچه دین متدیني جواب داد که بنفس
مسیحائي زنده ودر صراط مستقیم روح الله پوینده أم
نعمان کفت نفحات قدسیهٔ روح الله را برمشام من
عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را ازجیب محبة الله

بر آورد أنوار انجیل بر بصر وبصیرت حاضرین
اشراق نمود وچون حنظله چند آیات الهیه ازانجیل
بالحان جلیل تلاوت نمود نعمان وجمیع وزرایش ازبت
وبت پرستی بیزار ودردین الهي ثابت وراسخ کشته
برزبان را ندند که صد هزار افسوس که تابحال ازین
رحمت بیپایان غافل ومحجوب وازاین غمام فضل رحمن
مأیوس ومحروم بودیم * وفوراً غریان را خراب نموده
ازظلم واعتساف نادم وأساس عدل وانصاف را استوار
نمود * حال ملاحظه نمائید که شخصي ازأهل بادیه بحسب
ظاهر گمنام وبیمقام چون بصفتي ازصفات مخلصین
ظاهر شد چنین پادشاه غیور را باجم غفیري از ظلمت
شام ضلالت نجات داده * بصبح هدایت دلالت نمود
وازبادیهٔ هلاکت بت پرستي خلاص نموده * بساحل بحر
وحدانیت الهیه وارد کرد وسبب ابطال چنین عاداتي
که في الحقیقه آفت جمعیت بشریت ومخرب بنیان
مدنیت است کردید * تفکر وتعمق لازم وتعقل وتدبر

واجب است * خلاصه قلب درمنتهى درجهٔ احزان وتأسف كه ازهيچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه اليوم لائق وسزاوار است نمى بينند شمس حقيقت بر كل آفاق مشرق ومادر ظلمات هواي خود كرفتار وبحر أعظم از كل جهات متموج وما از تشنكى سوخته وافسرده وناتوان موائد الهيه ازسماء أحديت نازل ومادر مفازهٔ قحط سركشته وحيران ﴿من ميان كفت وكريه ميتنم﴾ وازجمله أسباب كليه كه سبب اجتناب اديان سائره بتدين بدين الهي كشته تعصب وحميت جاهليه است * مثلاملاحظه فرمايند كه خطاب الهي بجمال نوراني وفلك رحماني سرور أهل عالم ﴿وجادلهم بالتي هى أحسن﴾ وارد وبمدارا وملاءمت مأمور چنانچه ان شجرهٔ مباركهٔ (لاشرقيه ولاغربيهٔ) نبوت ظل الطاف بينهايت را برسر عموم أهل عالم افكنده وبملاطفت كبرى وخلق عظيم رفتار وحركت ميفرمودند وهمچنين حضرت موسى وحضرت هارون عليهما السلام درخطاب وعتاب

بفرعون ذي الاوتاد بامر ﴿ قولا له قولا لينا ﴾ مأمور
باوجود شهرت سير خيريهٔ أنبيا وأولياء الهي كه في
الحقيقه درجميع مراتب هيئت بشريه را تاقيام الساعه
اسوهٔ حسنه است * مع ذلك بعضي ازاين تلطفات
وتعطفات فوق العاده غافل ومحجوب وازحقائق كتب
مقدسه الهيه محروم ومهجور كشته * از أهل سائر أديان
كمال اجتناب واحتراز را مجرى وأبداً تعارفات عاديه را
نيز جائز نميدانند * باوجود عدم جواز الفت ومعاشرت
چكونه ميتوان نفسي را هدايت نموده ازظلام فاني
لا بصبح نوراني الا منور فرمود وازاسفل جهل وضلال
بصعود أعلى أفق علم وهدى تشويق وتحريص نمود *
حال بعين انصاف ملاحظه نمائيد كه اكر حنظله
بانعمان ابن منذر باكمال محبت وصداقت ومهرباني
ومهمان پروري حركت نميكرد آن پادشاه وجم غفير
از مشركين را بوحدانيت الهي چكونه مقر ومعترف
ميكردانيد؛ اجتناب واحتراز وخشونت سبب اشمئزاز

قلوب ونفوس كردد ومحبت وملاطفت ومداراو ملاءمت
سبب اقبال نفوس وتوجه قلوب شود * اكر شخصي
ازمؤمنين موحدين درحين ملاقات بانفسى ازملل أجنبيه
اظهار احتراز نمايد وكلمهٔ موحشهٔ عدم تجويز معاشرت
وفقدان طهارت را برزبان راندآن شخص أجنبي ازاين
كلمه چنان محزون ومكدر كردد كه اكر شق القمر
نيز بيند اقبال بحق ننمايد وثمرهٔ اجتناب اين باشد كه
اكر درقلب آنشخص توجه قايلي الى الله بوده ازان
نيز پشيمان كشته بكلي ازشاطي بحر ايمان ببادیهٔ غفلت
وبطلان فرار نمايد وچون بممالك ووطن خودرسد
درجميع روزنامها درج نمايد كه فلان ملت درشرائط
انسانيت منتهى درجهٔ قصورند * اكرقدري تفكر
درآيات وبينات قرآنيه وروايات مأثوره ازنجوم سماء
أحديت نمائيم معلوم ومبرهن كردد كه اكر نفسى
بصفات ايمانيه متصف وباخلاق روحانيه متخلق باشد
مظهر رحمت منبسطهٔ الهيه است براي كل ممكنات

ومشرق الطاف رحمانيه است بجهت كل موجودات * چه كه صفات مقدسهٔ أهل ايمان عدل وانصاف وبردباري ومرحمت ومكرمت وحقوق پروري وصداقت وامانت ووفاداري ومحبت وملاطفت وغيرت وحميت وانسانيت است * پس اگر نفسي في الحقيقه پاك ومقدس باشد متشبث بوسائلي شود كه جلب قلوب كل ملل عالم نمايد وبصفات حق جميع عالم را بصراط مستقيم كشاند واز كوثر حيات أبديه چشاند * حال ما از جميع أمور خيريه چشم پوشيده سعادت أبديهٔ جمهور را فداي منافع موقتهٔ خود مينمائيم وتعصب وحميت جاهليه را وسيلهٔ عزت واعتبار خويشتن ميشمريم باين قناعت نموده بتكفير وتدمير يكديگر ميكوشيم وچون خواهيم كه اظهار معرفت ودانائي وزهد وورع وتقواي الهي نمائيم بطعن وسب اين وآن پردازيم كه عقيده فلان باطل است وعمل فلان ناقص عبادت زيد قليل است وديانت عمرو ضعيف * افكار فلان

مشابه اطوار فرنك است واسرار فلان متوجه نام
ونك * صف جماعت دوش پيوسته نبود واقتداي
بشخص ديكر جائز وشايسته نه * در اثناه شخص
توانكري بحدائق باقيه نشتافت * وخيرات ومبراتي
در پيشكاه مسند پيغمبري حاضر نكشت * بنيان شريعت
خراب شد وأساس ديانت تارومار * بساط ايمان
منطوي شد واعلام ايقان مختفي كشت * عالم بضلالت
افتاد ودررد مظالم فتورورخاوت حاصل شد * روزها
وماهها بسر آمد * وعقار وضياع دردست مالك سال
كذشته باقي ماند * دراين شهر هفتاد حكومت مختلفه
مرتب بود * وحال روز بروز قلت يافته بيست وپنج
حكومت يادكارماند * روزي دويست أحكام متضاده
وفتاواي متباينه از يك مصدر ظاهر وحال تجاوز
ازپنجاه نميمايد * جم غفيري از عباد الله بجهت محاكمه
سركردان وحال درمأمن راحت مستريح ودرامان
يكروز مدعي مغلوب ومدعى عليه غالب وروز دبكر

مدعي غالب ومدعى عليه مغلوب * حال اين مسلك مستقيم نيز متروك شد * اين چه ديانت كفريه است واين چه ضلالات شركيه * واويلا واشريعتا وادينا وامصيبتا * أي برادران مؤمنين زمان آخراست وروز قيامت نزديك * باري باينكونه كلمات تخديش اذهان بيچاركان أهالي وتشويش قلوب درماندكان مساكيني ميشود كه ازحقائق أمور وأساس اين أقوال خبرندارند ونميدانند كه صد هزار اغراض نفسانيه درتحت نقاب أقوال تعصبيةٔ بعضي مستور * لهذا كمان ميكنند كه قائل را غيرت دينيه وخشية الله بران داشته وحال انكه قائل چون درآبادي عموم خرابي خصوصي خودرامي بيندفرياد كندودربينائي ديكران كوري خودرا مشاهده مينمايد ناله وفغان آغاز كندلكن ديدهٔ بصيرت لازم كه ادراك كندا كر اين قلوب مظهرخشية الله بود البته رائحهٔ طيبه اش چون مشك جان عالم رامعطر مينمود هيچ أمري در عالم بمجرد قول تصديق نشود *

ورنه این جغدان دغل افروختند
بانك بازان سفید آموختند
بانك هدهد کر بیاموزد قطا
راز هدهد کو و پیغام سبا

وعلمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی ومعارف وحکم نامتناهی نموده اند وقلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل مراتب بکمال جد وجهد طالب ودر تشبث وسائل مابه الترقی بمنتهای همت ساعي ومجاهد * واکر نفسي ازاین مقاصد خیریه غافل البته مقبول درکاه أحدیت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر ودر منتهای فقر بکلمهٔ غنا ناطق *

کر ضریری لمتراست وتیز خشم
کوشت پارش دان که او را نیست چشم
از مقلد تا محقق فرقهاست
کین چه داوداست وان دیکر صداست

علم ودانش وپاکي وزهد وورع وآزادکی بهیئت
ولباس نبوده ونیست * درزمان سیاحت کلمهٔ مبارکهٔ
ازشخص بزرکواری استماع نمودم که تابحال شیریني
آن کلمه ازکامم نرفته وآن اینست * نه هرعمامهٔ دلیل
زهد وعلمست * ونه هرکلاهي علت جهل وفسق
أی بسا کلاه که عَلَم عِلم برافراخت * وأی بساعمامه که حکم
شرع برانداخت * وکلمهٔ ثالث ازاین کلمات مقدسه کلمهٔ
﴿مخالفاً لهواه﴾ وارد * چه قدراین عبارت شامل معاني
جلیله است ازجوامع الکلم وعبارات سهل ممتنعست
اس اساس اخلاق ممدوحهٔ انسانیت است * وفي الحقیقه
این کلمه شمع عالم وبنیان أعظم اخلاق روحانیهٔ نورانیهٔ
بني آدم است * معدّل کل اخلاق وسبب اعتدال حقیقي
تمام شیم مرضیهٔ انسانیست * چه که هوای نفس
آتشي است که صد هزار خرمن وجود حکمای
دانشمند را سوخته ودریای علوم وفنون نشان این نار
مشتعله را مخمود ننموده * وچه بسیار واقع که نفسی بجمیع

صفات حسنهٔ انسانیه آراسته وبزیور عرفان پیراسته
لکن اتباع هوی شیم مرضیهٔ آنشخص را ازهیئت
اعتدال خارج نموده درحیّز افراط انداخت * نیت خالصه را
بنیت فاسده تبدیل نمود * وهمچنین اخلاق درمواضع
لاتقه ظاهر نکشت بلکه بقوت هوی وهوس
از مسلك مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر
متحول کشت * اخلاق حسنه عند الله وعند مقربین
درکاهش ونزد أولی الالباب مقبول وممدوح ترین
أمور * لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل
ودانش ونقطهٔ استنادش اعتدال حقیقی باشد * واکر
حقائق این أمور کما هو حقه بیان کردد کار بتطویل
انجامد وموضوع ومحمول ازمیان برود * باري دراین بحر
هائل هوی کل طوائف أوروپ بااین همه تمدن وصیتها
هالك ومستغرق وازاین جهت کل قضایای تمدنیه شان
ساقط النتیجه است * بعضی ازاین کلمه تعجب نمایند
واستیحاش نفرمایند چونکه مقصد أصلي ومطلب کلي

ازبسط قوانين أعظم ووضع أصول وأساس أقوم جميع
شؤن تمدن سعادت بشريه‌است وسعادت بشريه
درتقرب درگاه كبريا وراحت وآسايش أعلى وأدنى
ازافراد هيئت عموميه‌است ووسائل عظيمهٔ اين
دومقصد اخلاق حسنهٔ انسانيت است * وتمدن صورى
بي تمدن اخلاق حكم ﴿أضغاث أحلام﴾ داشته وصفاى
ظاهر بي كمال باطن ﴿كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماءً﴾
انگاشته گردد * زيرا نتيجهٔ كه رضايت بارى وراحت
وآسايش عموميست ازتمدن ظاهر صورى بتمامه
حاصل نشود * وأهالي أوروپ دردرجات عاليهٔ تمدن
اخلاق ترقي نموده‌اند چنانچه ازأفكار وأطوار عموميهٔ
ملل اوروپ واضح وآشكاراست * مثلا ملاحظه نمائيد
كه اليوم أعظم آمال دول وملل اوروپ تغلب واضمحلال
يكديگراست ودر كمال كره باطن باظهار منتهى درجهٔ
الفت ومحبت واتحاد مشغول وقضيهٔ مشهورهٔ پادشاه
آشتي وآسايش پرور درتدارك مهمات حربيه وازدياد

قوهٔ عسکریه بیشتر ازملوك جنك آور بذل جهد بليغ
مینمایند چه که صلح وآشتی من دون قوهٔ شدیده میسر
نگردد * درظاهر بهانه نموده لیلا ونهاراً جمیعاً باعظم
جدوجهد درتدارکات حربیه میکوشند وأهالي مسکین
آنچه بعرق جبین پیدا کرده أکثرش را باید انفاق
این راه کنند وچه قدر آلاف ازنفوس که صنائع نافعه را
ترك نموده شب وروز بکمال همت درایجاد آلت مضرهٔ
جدیده که بیشتر ازپیشتر سبب سفك دماء أبناء
جنس است مشغولند * وهرروز آلت حراقهٔ جدیده
احداث وایجاد میکنند * ودول مجبور براین گردند
که آلات حربیهٔ قدیم را ترك نموده درتدارك آلات
جدیده کوشند * چه که آلات حربیهٔ قدیم باآلات
حربیهٔ جدید مقاومت نماید * چنانچه دراین أیام
که سنهٔ هزارودویست ونودودو هجریست درممالك
آلمان صنعت تفنك جدیدي ودرممالك نمچه ایجادتوپ
نحاسی تازهٔ نموده اند که ازتفنك هنری مارتي وتوپ

کروب آتش بارتر* ودرهدم بنیان انساني شدیدتر وسریع التأثیر تراست * واین مصارف باهظه را باید که رعایای فلك زده تحمل نمایند* حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقي اخلاقي سبب آسایش وراحت عمومي ووسیلهٔ اجتلاب مرضات الهي است ویاخود مخرب بنیان انسانیت ومدمّر ارکان آسایش وسعادت است * درسنهٔ هزار وهشتصد وهفتاد میلادي که محاربه بین آلمان وفرنسا واقع شد ازقرار مشهور ششصد هزار نفس درمیدان مهاجمه ومدافعه مأیوس ومقهور کشته کشتند * چه بسیار بنیان خاندانها که ازأساس منهدم شد * وچه بسیار مدن درشام درمنتهاي معموریت بود وبامداد عالیها سافلها کشت چه قدر أولاد صغار که یتیم وبي پرستار ماندند * وچه قدر پدران ومادران سالخورده ثمرهٔ زندکانیشان جوانان نورسیده را درخاك وخون غلطان ومرده دیدند* وچه قدر نساء که بیرجال ودستکیر

ماندند * وهمچنین کیفیات احراق کتابخانها وبعض ابنیهٔ جسیمهٔ فرنسا وآتش زدن دار الشفاي عسکریه باجمیع عساکر مجروحهٔ مریضه ووقایع مؤلمه وحرکات موحشهٔ طائفهٔ کومون وحوادث مدهشهٔ اختلاف وتحزب جمعیات متضادهٔ منقاتله درپاریس ومنازعه وعدوان مابین رؤساي دینیهٔ قاتولیك وحکومت آلمان وظهور فتنها وفسادها وتدمیر بلاد وأوطان وخونریزي میان حزبین جمهوریت ودون کارلوس دراسپانیا * خلاصه ازاینکونه وقایع که دلالت برعدم تمدن اخلاق طوائف اوروپ مینماید بسیار * واین عبد چون هتك جهتي را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده حال واضحست که شخص عاقل بصیر وعارف خبیر تصدیق اینکونه أمور نماید آیا طوائف وقبائلیکه مغایر شیم حسنهٔ عالم انساني اینکونه أمور موحشه درمابینشان جاریست چکونه سزاوار است که ادعاي تمدن حقیقي کامل تام نمایند * علی الخصوص که نتیجهٔ

ازاين أمور مأمول نه الا تغلّب وتسلّط موقت حالي وچون اين نتيجه باقي وپايدار نه لهذا نزد أولي الالباب تقيد واهتمام را سزاوار نيست * درقرون سالفه كرارا ومرارا حكومت آلمان غالب برفرنسا كشت وهمچنين سلطنت فرنسا دفعات عديده براقليم آلمان حكمراني نمود حال جائز كه ششصد هزار نفوس مسكين ازبندكان پروردكار فداي اين نتائج ومنافع موقتهٔ صوريه كردد لا والله بلكه اطفال نيز ادراك مضرت اينكونه أمور نمايند ولكن متابعت هوى صدهزار حجاب ازدل برديده افكند وبصر وبصيرت هردونا بينا كردد *

چون غرض آمد هنر پوشيده شد

صد حجاب ازدل بسوى ديده شد

بلى تمدن حقيقى وقتي درقطب عالم علم افرازد كه چند ملوك بزركوار بلند همت چون آفتاب رخشندهٔ عالم غيرت وحميت بجهت خيريت وسعادت عموم بشر بعزمي ثابت ورأى راسخ قدم

پيش نهاده * مسئلهٔ صلح عمومي را درميدان مشورت
گذارند وبجميع وسائل ووسائط تشبث نموده عقد
انجمن دول عالم نمايندويك معاهدهٔقويه وميثاق وشروط
محكمهٔ ثابته تأسيس نمايند واعلان نموده باتفاق عموم
هيئت بشريه مؤكدفرمايند* اين أمر أتم أقوم راكه في
الحقيقه سبب آسايش آفرينش است كل سكان أرض
مقدس شمرده * جميع قواي عالم متوجه ثبوت وبقاي
اين عهد أعظم باشند ودراين معاهدهٔ عموميه تعيين
وتحديدحدود وثغور هردولتي گردد * وتوضيح روش
وحركت هر حكومتي شود * وجميع معاهدات
ومناسبات دوليه وروابط وضوابط مابين هيئت
حكومتيهٔ بشريه مقرر ومعين گردد * وكذلك قوهٔ
حربيه هر حكومتي بحدي معلوم مخصص شود * چه
اگرتداركات محاربه وقوهٔ عسكريهٔ دولتي ازدياد يابد
سبب توهم دول سائره گردد* باري أصل مبناي اين عهد
قويم را برآن قرار دهند كه اگر دولتي ازدول من بعد

شرطي ازشروط را فسخ نمايد كل دول عالم بر اضمحلال
أو قيام نمايند بلكه هيئت بشريه بكمال قوت بر تدمير
انحكومت برخيزد * اكر جسم مريض عالم باين داروي
أعظم موفق كردد البته اعتدال كلي كسب نموده
بشفاي باقي دائمى فائز كردد * ملاحظه فرمائيد كه اكر
چنين نعمتي ميسر شود هيچ سلطنت وحكومتي محتاج
تهيأ وتداركات مهمات جنك وحرب نباشد * ومضطر
باصطناع آلات حربيهٔ جديده بجهت مقهوريت نوع
انسان نكردد * بلكه بعسكر قليلي كه سبب تأمين
مملكت وتأدب أهل فساد وشقاوت ومنع فتن
داخليه است محتاج وبس * ازاين جهت أولا بندكان
الهي عموم أهالي از تحمل اثقال مصارف باهظهٔ حربيهٔ
دول راحت ومستريح شوند * ثانياً نفوس كثيره أوقات
خود را دائما دراصطناع آلات مضره كه شواهد درندكي
وخونخواري ومنافي موهبت كليهٔ عالم انساني است
صرف نمايند بلكه درانچه سبب آسايش وحيات

وزندكي جهانيانست كوشيده سبب فلاح ونجاح نوع
بشر كردند وعموم دول عالم بكمال عزت برسرير
تاجداري مستقر وكافهٔ قبائل وأمم درمهد آسايش
وراحت آرميده ومستريح شوند * وبعضى أشخاص
كه ازهمم كليهٔ عالم انسان بيخبرند اين أمر را بسيار
مشكل بلكه محال وممتنع شمرند نچنانست بلكه ازفضل
پروردكار وعنايت مقربين دركاه آفريدكار وهمت
بيهمتاي نفوس كاملهٔ ماهره وافكار وآراء فرائدزمانه
هيچ أمري دروجود ممتنع ومحال نبوده ونيست همت
همت غيرت غيرت لازمست چه بسيار أمور كه درازمنهٔ
سابقه ازمقولهٔ ممتنعات شمرده ميشد كه أبداً عقول
تصور وقوع آنرا نمينمود * حال ملاحظه مينمائيم كه بسيار
سهل وآسان كشته واين أمر أعظم أقوم كه في الحقيقه
آفتاب أنور جهان مدنيت وسبب فوز وفلاح وراحت
ونجاح كل است ازچه جهت ممتنع ومحال فرض شود *
ولا بد برانيست كه عاقبت شاهد اين سعادت درانجمن

عالم جلوه كر كردد * چه كه آلات وأدوات حربيه
براين منوال بدرجهٔ رسد كه حرب بدرجهٔ مالا يطاق
هيئت بشريه واصل كردد * ازاين تفاصيل مشروحه
كذشته مبرهن است كه شرف وبزركوارى انسان بخون
خوارى وتيزچنكى وتدمير مداين وممالك أجنبي
وتببير واهلاك جيوش وأهالي نبوده بلكه سبب
بلنداخترى وجوان بختي صيت عدالت پرورى ودلجوئي
عموم رعايا از أعالي وادانى وتعمير ممالك ومدن وقرى
وحوالي ونواحي وترفيه وترويح بندكان الهي ووضع
اس اساس أصول ترقى وتوسيع حال جمهور وتزييد
ثروت وغناي عموميست * ملاحظه فرمائيد كه درامكان
چه بسيار ملوك جهانكير برسرير كشورستاني
مستقر كشتند * ازآنجمله هلاكوخان وأمير تيمور كوركان
كه في الحقيقه قطعهٔ عظيمهٔ آسيا را درقبضهٔ تصرف
آوردند واسكندر رومي وناپليون أول كه دست
تطاول را برسه قطعه ازقطعات خمسهٔ عالم كشودند

آیاچه ثمرهٔ ازاین فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتي
معمور کشت ویاخود سعادتي منظور آمد سبب استقرار
سلطنت شد * ویاباعث انقراض حکومت ازآن خاندان
کردید * هلا کوی چنکیز جنك انکیز ازجهان
کیریش ثمرهٔ مشهود نشد * جزآنکه قطعهٔ آسیا ازنائرهٔ
حروبات شدیده چون تل خا کستر کشت وأمیر تیمور
از کشورستاني بغیر ازتشتت جمعیت عالم وتخریب بنیان
بني آدم نتیجهٔ حاصل نکرد * واسکندر رومي
ازفتوحات عظیمه اش جزسقوط پسرش ازسریر
تاجداري وتغلب فلسقوس وبطلمیوس بر کل ممالکش
فائدهٔ مشاهده نشد وناپلیون أول ازظفر برملوك
اوروپ الا تخریب ممالك معموره وتدمیر نفوس عامه
واستیلاء تزلزل واضطراب شدید درقطعهٔ اوروپ
واسیري نفس خود درانجام أیام فوائدي نیافت *
این آثار ملوك جهانکیر * ولکن قدري در فضائل
وخصائل حمیده وعظمت وبزرکواری شأن شهریار

عادل انوشيروان باذل تأمل نمائيد كه آن سرور داد پرور درزماني برسرير جهانباني مستقر شد كه بنيان قوي الاركان سلطنت ايرانرا ازهر جهت خلل وفتور طاري شده بود بعقل خداداد تأسيس عدل وداد نموده بنيان ظلم وبيداد را قلع وقمع وهيئت پريشان ايران را درظل جناح سلطنتش جمع فرمودد رمدتي قليله ممالك پژمردهٔ ويران ايران به پرتو حيات بخش توجهاتش زنده وبرازنده ترين ممالك معمورهٔ مسكونه كشت قواي متحللهٔ حكومت را تكرار اعاده ومزداد وصيت عدل وانصافش آفاق أقاليم سبعه را احاطه نمود * جمهور أهالي ازحضيض ذلت وفلاكت باوج عزت وسعادت صعود نمودند * باوجودآنكه ازملت مجوس بودصدر آفرينش شمس حقيقت آسمان نبوت بكلام مبارك ﴿اني ولدت في زمن ملك عادل﴾ ناطق كشتند واظهار مسرت ازولادت درزمان حكومت أوفرمودند حال آن بزركوار آيابسير مرضيه باين مقام بلند أعلى فائز كشت

یاخود بجهان کیري وخون ریزي * ملاحظه فرمائید که درقطب ابداع بچه شأنی مفتخر ومتباهی کشت که آوازهٔ بزرکواریش درجهان فاني جاوید وباقی ماند وبحیات أبدیه موفق کردید * واکر ببیان زندکی دائمي بزرکواران بپردازیم کار این مختصر بطول انجامد وچون واضح ومبرهن نیست که ازقرائت این کتاب تأثیر فوائد کلیه در افکار عمومی أهالي ایران حاصل کردد لهذا اختصار نمائیم وبعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم * ولکن اکرازین مختصر نتائج حسنه مشهود کردد انشاء الله تعالی من بعد بأس أساس حکم الهیه درعوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیدهٔ مفصله تحریر کردد * باري درعالم وجود سطوت قاهرهٔ جنود عدل را قواي أعظم عالم مقابلی نکند * وبنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید * چه که فتوحات این سیف قاطع را کل برایا طوعا ورضاء مغلوب کردند * وویرانهاي عالم ازهجوم این جنود باعلی

درجـهٔ معموریت وآبادي سرافـرازشود * دورایت اعظمست که برافسر هر جهانباني سایه افـکند بمثابهٔ نـیر أعظم أنوار ساطعـهٔ حکومتش بکمال سهولت درارکان عالم نفوذ کند * رایت أولیه عقل ورایت ثانیه عدل * این دوقوهٔ عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند وسدسکندر برامتانت نماند * واین واضح وبدیهی است که حیات این عالم فاني چون نسائم صبحگاهي بي ثبات ودرمرور * دراین صورت خوشابزرکواریکه درسبیل رضایت باري صیت ممدوحه وذکرخیري یادکارکذارد

چو آهنك رفـتن کند جان پاك

چو برتخت مردن چو برروی خاك

بلی جهانکشائي وکشورستاني ممدوح وبلـکه دربعضی أوقات جنك بنیان أعظم صلح است وتدمیر سبب تعمیر مثلا شهریاربزرکواري اکردرمقابل عدوي باغي طاغي صف جنك بیارايد ویاانکه بجهت جمع شمـل هیئت وممالك مشتتهٔ برا کنده سمندهمت را درمیدان جلادت

وشجاعت برانكيزد * خلاصهٔ محاربه‌اش مبني بر نوايای
صالحه باشد في الحقيقه اين قهر عين لطف واين ظلم
جوهر عدل واين جنك بنيان آشتي است * اليوم شايستهٔ
ملوك مقتدر تأسيس صلح عموميست زيرا في الحقيقه
آزادي جهانيان است كلمهٔ رابعهٔ آن روايت باهر الهدايه
مطيعاً لامر مولاه است * اين معلوم ومبرهن است
كه أعظم منقبت عالم انساني أطاعت پروردكار است
وشرف وعزتش درمتابعت أوامر ونواهي خداوندیكتا
نورانيت امكان بديانت است وترقي وفوز وسعادت
خلق درمتابعت أحكام كتب مقدسهٔ الهيه * في الجمله
ملاحظه شود مشهود كردد كه در عالم وجود ظاهراً
وباطناً أعظم أساس متين رصين وأكبر بنيان قويم
رزين كه محيط بر آفرينش وكافل كمالات معنويه
وصوريه وضابط سعادت ومدنيت هيئت عموميهٔ
بشريه است ديانتست * اكر چه بعضي سبك مغزان
كه تعمق وتدبر درأس أساس اديان الهيه ننموده‌اند

وروش بعضي مدعيان كاذبهٔ تدين را ميزان قرارداده
كل را با آن قياس نمايند ازاين جهت اديان را مانع ترقى
عموم انگاشته‌اند بلكه مؤسس نزاع وجدال ومسبب
بغض وعداوت كليه بين أقوام بشريه شمرده‌اند *
واين قدر ملاحظه نموده‌اند كه اساس اديان الهي را
ازأعمال مدعيان ديانت ادراك نتوان نمود * چه كه هر
أمر خيري كه درابداع شبه آن متصور نه قابل سوء
استعمال است * مثلا اگر سراج نوراني دردست
جهلاي صبيان ونابينايان افتد خانه نيفروزد وظلمت
مستوليه زائل نگردد بلكه خانه‌وخودرا هردو
بسوزاند دراين صورت ميتوان گفت سراج
مذموم است * لا والله سراج هادي سبيل ونوردهندهٔ
شخص بصير است لكن ضرير را آفتي است عظيم *
ازجملهٔ منكران ديانت شخصي بوده ولتر نام ازأهل
فرانسه وكتب عديده دررد اديان تصنيف نموده كه
مضامينش سزاوار ملعبهٔ صبيان بيخردانست * اين شخص

حركات وسكنات پاپا كه رئيس مذهب كاتوليك است وفتن وفساد رؤساي روحانيـة ملت مسيحيه را ميزان قرارداده برروح الله زبان اعـتراض كشوده * وبعقل سقيم ملتفت معاني حقيقيهٔ كتب مقدسهٔ الهيه نكشته بربعضى مضامين كتب منزلهٔ سماويه محـذورات ومشكلات بيـان كرده ﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا ﴾

خوش بيان كرد آنحكيم غزنوي
بهر محجوبان مثال معنوي
كه زقرآن كرنه بيند غـير قال
اين عجب نبود زاصحاب ضلال
كز شعـاع آفتـاب پرزنور
غير كرمي مي نيـابد چشم كور

﴿ يضـل به كثيراً ويهـدي به كثيراً وما يضل به الا الفاسقين ﴾ اين معـلوم وواضحست كه أعظم وسائط فوز وفـلاح عبـاد وأكبر وسائل تمـدن ونجاح من

في البلاد محبت والفت واتحاد كلي بين افراد نوع انساني است * وهيچ أمري درعالم بدون اتحادو اتفاق متصور وميسر نكردد * ودرعالم أكمل وسائل الفت واتحاد ديانت حقيقيهٔ الهيه است ﴿لو أنفقت ما في الارض جميعاً ما الفت بين قلوبهم ولكن الله ألف بينهم﴾ چنانچه دربعثت أنبياي الهي قوهٔ اتحاد حقيقي باطني وظاهري قبائل وطوائف متضادهٔ متقاتله را درظل كلمهٔ واحده جمع نموده * صدهزارجان حكم جان واحديافته وهزاران نفوس بهيئت شخص يكانه مجسم كشته

برمثال موجها اعدادشان
درعدد آورده باشد بادشان

چونكه حق رش علیهم نوره
مفترق هرگز نكردد نورهو

جان گركان وسكان ازهم جداست
متحد جانهاي شيران خداست

تفاصيل واقعهٔ درزمان بعثت أنبياي سلف عليهم السلام
وأطوار وأحوال وآثارشان كما هو حقه درتواريخ معتبره
مفصلا مذكور نه * بلكه درآيات قرآنيه وأحاديث
وتوراة مجمل ذكرشده * لكن چون اززمان حضرت
موسى تابحال جميع أمور درقرآن عظيم وأحاديث صحيحه
وتوراة وتواريخ معتبره مندرج * لهذا مختصرا
بيان ميشود تابيراهين متقنه نزد كل معلوم وواضح
گردد كه درعالم وجود آيا ديانت أس أصول أصليهٔ
انسانيت ومدنيت است * وياخود چنانچه ولتر وأمثال
اوگمان برده‌اند مخرب بنيان ترقي وراحت وآسايش
جمعيت بشريه است * وازاين جهت كه مجال انكار بجهت
طائفهٔ ازطوائف عالم باقي نماند بقسمي بيان ميشود
كه مطابق تواريخ صحيحهٔ عموم ملل ومصدق كل أهل
عالم است * درزمانيكه بني اسرائيل درمملكت مصر
ازتوالد وتناسل تكثر نموده درجميع ممالك مصر
منتشر گشتند پادشاهان قبطيان فراعنهٔ مصر براعزاز

وقـوت قوم خـود قبطي وازلال وحقـارت سـبطى
كه غريب ميشمردند برخاستنـد ومـدتي مـديد بني
اسرائيل مختلف ومتفرق شده درتحت أيادي ظلم وجور
قبطيان أسير ودرأعين كل ناس سفيل وحقير بودند *
بقسمى كه حقير ترين قبطى اذيت وجفا برعزيز ترين
سبطي مينمود * تا انكه اسارت وذلت ومظـلوميت
بدرجهٔ نهايت رسيد * شب وروز بني اسرائيل نه ازجان
درامان ونه اطفال وعيالشان را ازبيدادىء اعوان فرعون
ملجأ وپناهي نمـايان * طعامشان ازفرط مصائب وآلام
قطعات دل پرخون وشرابشان سرشك مثابهٔ جيحون
بني اسرائيل دراين حال پرملال * تا كه جمال موسوي
أشعهٔ نارأحـديه را ازشطر وادي أيمـن بقعهٔ مباركه
مشاهـده فرمودند ونداي جان فـزاي الهي را ازنار
موقدهٔ ربانيـه درشجرهٔ ﴿لاشرقية ولاغربيه﴾ استماع
نمودند * وبنبوت كليه مبعوث كشتند * وچون سراج
هدايت درانجمن سبطيان برافروختند وبنور هدىء آن

کمکشتکان ظلمات جهل را برسبیل مستقیم علم وکمال دلالت فرمودند * وفرق مختلفهٔ اسباط اسرائیلیان را درظل کلمهٔ واحدهٔ جامعهٔ توحید جمع فرموده علم اتحاد کامل را براتلال اتفاق ویکانکی برافراختندودرمدت قلیله ان نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت کشته ازبیکانکی بیکانکی حق کرویدند * وازحقارت وذلت ومسکنت واسارت وجهالت خلاص شده * بمنتهی درجهٔ عزت وسعادت فائز کشتند * بعد ازمملکت مصر رحلت نموده توجه بموطن أول اسرائیل کرده بارض کنعان وفلسطین وارد ودربدایت سواحل نهراردن واریحارا فتح نموده دران بلاد ساکن وبالاخره جمیع بلاد مجاوره را ازفینیکه وادوم وعامون خلاصه درزمان یوشع ممالک سی ویك حکومت درتحت تصرف بني اسرائیل آمد * واین طائفه درجمیع شؤن وصفات وفضائل انسانیه ازعلم ومعرفت وثبات وهمت وجلادت وشجاعت وعزت وسخاوت برکل قبائل

وملل عالم تفوق نمودند * یك شخص اسرائیلي درآن
عصر اکربین مجمعي داخل میشد بجمیع شیم مرضیه
ممتاز بود حتی قبائل سائره درمدح نفسی اکرزبان
میکشودند نسبت اسرائیلي میدادند * ودرتواریخ
متعدده مذکور که فلاسفهٔ یونان مثل فیثاغورث أکثر
مسائل حکمت الهیه وطبیعیه را ازتلامذهٔ حضرت
سلیمان اقتباس نمود * وسقراط بسیاحت شتافته بابعضی
ازأجله علماي رباني اسرائیلي ملاقات نموده درمراجعت
بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه وبقاي أرواح
انسانیه بعد ازخلع لباس أجسام عنصریه را تأسیس نمود
عاقبت جهلهٔ یونان برآن واقف أسرار حکمت اعتراض
نموده برقتلش قیام نمودند وپادشاه یونان را أهالي مجبور
ساخته درمجلس سقراط را پیالهٔ سم بچشانیدند * باري
مختصر اینکه بعد ازانکه ملت اسرائیلیه درجمیع مراتب
تمدن ترقی نمود وبمنتهی درجهٔ سعادت فائزگشت قلیلا
قلیلا اس اساس دیانت وشریعت موسویه را فراموش

نموده بعادات رسميه وأطوار غير مرضيه مشغول شدند
درزمان رحبعام پسر حضرت سليمان دربني اسرائيل
اختلاف عظيمى واقع شدويار بعام كه ازافراد اسرائيليان بود
سر سلطنت برداشت وعبادت أصنام رابنا گذاشت
چندقرن محاربه بين رحبعام ويار بعام وسلاله شان
واقع گشت * وقبائل يهود مختلف ومتفرق شدند
بالاختصار ازاينكه معنى شريعة الله را فراموش نموده
بتعصبات جاهليه وخصائل غير مرضيهٔ بغي وطغيان
متصف شدند وعلماشان لوازم حقيقهٔ انسانيهٔ مندرجه
دركتاب مقدس را نسياً منسياً انگاشته درفكر منافع
ذاتيهٔ خود افتادند وملت را بمنتهى درجهٔ غفلت وجهالت
مبتلا كردند * ازثمرهٔ اعمالشان آن عزت پايدار بمنتهى
درجهٔ ذلت مبدل گشت وملوك فرس ويونان ورومان
مسلط برايشان گشته * رايت استقلالشان سرنگون شد
جهالت ونادانى ونكبت وخود پرستى رؤساي دينيه
وأحبارشان مجسم گشته بصورت بختنصر ملك بابل

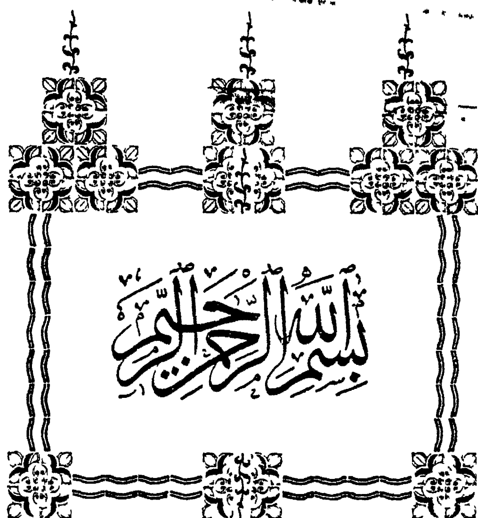
مبعوث شده بكلي بنيان اسرائيليان را برانداخت* بعد
ازقتل عام وغارت وهدم بيوت وقلع أشجار انچه ازبقية
السيوف باقي ماند أسير كرده ببابل برد بعد ازهفتادسنه
أولاد اسراء مرخص شده مراجعت ببيت المقدس
نمودند* حزقيا وعزير عليهما السلام مجدداً تأسيس
أساس كتاب مقدس را نمودند يوماً فيوماً ملت
اسرائيليه ترقى نموده صبح نوراني اعصار أوليه
لائح كشت بعد ازمدتي قليل بازاختلافات عظيمه
دراطوار وافكارشان واقع همم علماي يهود متوجه
اغراض نفسانيه كشت واصلاحات جاريهٔ زمان عزير
عليه السلام بروش وأحوال فاسده تبديل شدكاربجايي
انجاميد كه عساكر ملوك وجمهوريت رومان مراراً
وكراراً ممالك اسرائيليانرا فتح نمودند بالاخره طيطوس
قهرمان كه سردار رومان بود بلاد متوطنهٔ يهودرا باخاك
يكسان نمود بقسمى كه جميع رجال را قتل ونساء
وأولاد را أسير وبيوترا هدم وأشجار را قطع وكتب را

حرق وأموال را نهب وبيت المقدس را چون تل خاكستر نمود * وبعد ازاين مصيبت كبرى ستارهٔ حكومت بني اسرائيليان درمغرب نيستى متواري شد وتابحال برانمنوال اين ملت مضمحل گشته دراطراف عالم پراكنده اند ﴿ وضربت عليهم الذلة والمسكنة ﴾ واين مصيبتين أعظمين بختنصر وطيطوس درقرآن مجيد مذكور ﴿ وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين ولتعلن علواً كبيراً * فاذا جاء وعد أولاهما بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد * فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولا ﴾ تا انكه ميفرمايد ﴿ فاذا جاء وعد الآخرة ليسوؤا وجوهكم وليدخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة وليتبروا ما علوا تتبيرا ﴾ باري مقصود اينكه ملاحظه شود كه ديانت حقيقيه چگونه سبب تمدن وعزت وسعادت وعلو منزلت ومعارف وترقى طوائف ذليلهٔ أسيرهٔ حقيرهٔ جاهله ميشود وچون بدست علماء جاهل متعصب افتد ازسوء استعمال چنين

نورانیت عظمی بظلمت دهماء تبدیل میشود * وچون دفعهٔ ثانیه علائم وآثار تشتت وذلت ونیستی ومقهوریت طائفه اسرائیلیان نمودارشد * نفحات طیبهٔ قدسیهٔ روح الله برشواطئ نهراردن وخطهٔ جلیل ساطع گشت وابر رحمت برخاست وبرآن دیارامطار روحانیت کبری مبذول داشت * وازرشحات وطفحات بحر أعظم بریهٔ قدس بریاحین معرفة الله معطر گردید وجوامع الحان جلیل انجیل بمسامع أهل صوامع ملکوت درآمد * وبنفس مسیحائي نفوس میته سراز قبرغفلت وجهالت برداشته بحیات أبدیه فائز گشتند درمدت سه سال آن نیّر اوج کمال دردشت وصحراء اورشلیم وفلسطین حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودند وباخلاق روحانیه وصفات مرضیه تربیت مینمودند واگرملت اسرائیلیه بان جمال نوراني اقبال نموده کمرخدمت براطاعت مي بستند بروائح جان بخش روح الله بروحي تازه وفتوحي بي اندازه مؤیّد میگشتند

الرسالة المدنية

الصادرة فى سنة ١٢٩٢



بدايع حمدوثنا وجوامع شكر وسپاس دركاه أحديت پروردكاريرا سزاستكه از بين كافهٔ حقائق كونيه حقيقت انسانيه را بدنش وهوش كه نيرين أعظمين عالم كون وامكانست مفتخر وممتاز فرمود * وازنتائج وآثار ان موهبت عظمى درهر عصر وقرني مرآت كائناترا بصور بديعه ونقوش جديده مرتسم ومنطبع نمود چه اكر بديدهٔ پاك درعالم وجود نكري مشهود كردد

که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری
بجلوه وطوري مزيّن و بلطائف بخشايش جديدي متباهي
ومفتخر است واين آيت كبراي خداوندي همتاً
در آفرينش وشرف بر جملهٔ ممكنات سبقت و پيشي داشته
وحديث ﴿أول ماخلق الله العقل﴾ شاهد اين مطلب
ودر صدر ايجاد درهيكل انساني من حيث الظهور
مشخص كرديد * پاك ومنزه است خداوندي
كه باشراقات أنوار اين لطيفهٔ ربانيه عالم ظلماني را غبطهٔ عوالم
نوراني فرمود ﴿وأشرقت الارض بنور ربها﴾ متعالی
ومقدس است پروردکاريكه فطرت انسانيه را مطلع
اين فيض نامتناهي فرمود ﴿الرحمن علم القرآن خلق
الانسان علمه البيان﴾ حال أي هوشمندان بشكرانهٔ
اين فضل أعظم بايد دست نياز ببارگاه رب بي انباز
برافراخت وتضرّع وابتهال نمود كه موفق بران كرديم
كه در اين عهد وعصر سنوحات رحمانيه از وجدان نفوس
انسانيه طالع ولائح كردد تا اين نار موقدهٔ ربانيه كه ودوع

درافتدهٔ بشریه است محو دنماند* بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار وافکار ومعارف وفنون وحکم وعلوم وصنائع وبدائع مختلفهٔ متنوعه کل ازفیوضات عقل ودانش است * هرطایفه وقبیلهٔ که دراین بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند ازسائر قبائل وملل پیشترند* عزت وسعادت هرملتی درآنست که ازأفق معارف چون شمس مشرق کردند ﴿هل یستوي الذین یعلمون والذین لا یعلمون﴾ وشرافت ومفخرت انسان درآنست که بین ملأ امکان منشأ خیری کردد * درعالم وجود آیانعمتی أعظم ازان متصوراست که انسان چون درخود نکرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب آسایش وراحت وسعادت ومنفعت هیئت بشریه است لا والله بلکه لذت وسعادتی أتم وأکبر ازاین نه . تابکی بپرنفس وهوی پرواز نمائیم وتابکی دراسفل جهل بنکبت کبری چون أمم متوحشه بسر بریم پروردکار چشم عنایت فرموده که درآفاق بنکریم وانچه وسایل تمدن

وانسانيت است بآن تشبث نمائيم * وكوش احسان شده تا كلمات حكميهٔ عقلا ودانايان را استماع نموده وپند كرفته كمر همت باجراي مقتضيات ان بربنديم * حواس وقواي باطنيه عطا كشته كه در أمور خيريهٔ جمعيت بشريت صرف نمائيم وبعقل دوربين بين أجناس وأنواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در أمور كليه وجزئيه ومهمه وعاديه مشغول كرديم تا جميع در حصن حصين دانائي محفوظ ومصون باشيم ودر كل احيان بجهت سعادت بشريه أساس جديدي تأسيس وصنع بديعي ايجاد وترويج نمائيم * چه قدر انسان شريف وعزيز است اكر بانچه بايد وشايد قيام نمايد * وچه قدر رذيل وذليل است * اكر از منفعت جمهور چشم پوشيده در فكر منافع ذاتيه واغراض شخصيهٔ خود عمر كرانمايه را بكذراند * أعظم سعادت سعادت انسانيه واوست مدرك حقائق آيات آفاقيه وانفسيه * اكر سمند همت بيهمتارا درميدان عدل وتمدن جولان دهد

﴿سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم﴾ وا كبر شقاوت شقاوت بشريست اگر كاهل ومحمود ومنجمد ومنهمك درشهوات نفسانيه ماند * دراينصورت دردركات أسفل توحش ونادانى از حيوانات مضرّه پست‌تر افتـد * ﴿أولئك كالانعام بل هم أضل﴾ ﴿ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لايعقلون﴾ بارى بايددامن همت بكمر غيرت زد وازهرجهت باسباب آسايش وراحت وسعادت ومعـارف وتمـدن وصنايع وعزت وشرف وعلو منزلت جمعيت بشريه تشبث نمود * تاازز لال نيت خالصه وسلسال جهدوكوشش اراضى قابليات انسانيه برياحين فضائل ذاتيه وشقائق حقائق خصائل حميـده سرسبز وخرم گشته رشك گلستان معارف اسلاف گردد * واينقطعهٔ مباركهٔ ايرانيه مركزسنوح كمالات انسانيه درجميع مراتب گشته آينهٔ جهان نمـاى جهان مـدنيت شود * وجوهر ذكر وثنا مطلع علم لدنى ومشرق وحى الهى وعـترت طاهره‌اش‌را لايق

وسزاست که از اشعهٔ ساطعهٔ حکمت بالغه ومعارف
کلیه‌اش سکان متوحشه اقلیم یثرب وبطحا خارق العاده
دراندك زمانی ازحضیض جهل ونادانی باعلی درجهٔ
علم ودانائی عروج وصعود نمودند * بقسمی که درفجر
امکان چون نجوم سعادت ومدنیت بدر خشیدند
ومرکز فنون ومعارف وعلوم وخصائص انسانیه گشتند
براولی الابصار معلوم وواضح بوده که چون دراین ایام
رای جهان آرای پادشاهی برتمدن وترقی وآسایش
وراحت أهالی ایران ومعموریت وآبادی بلدان قرار
یافته وبصرافت طبع یدیمین رعیت پروری وعدالت
گستریرا ازآستین همت کامله وغیرت تامه برآورده
تابانوار عدل آفاق ایرانرا محسود ممالك شرق وغرب
فرماید ونشأه أولای اعصار اولیهٔ ممتازهٔ ایران درعروق
وشریان أهالی ومتوطنین این دیار سریان نماید * لهذا
این عبد لازم دانسته که بشکرانهٔ این همت کلیه مختصری
در بعضی موادلازمه لوجه الله مرقوم نماید واز تصریح

اسم خويش احتراز نموده تا واضح ومبرهن كردد
كه مقصدي جز خير كل نداشته ونداريم بلكه چون
دلالت برخيررا عين عمل خير دانسته لهذا بدين چند
كلمهٔ نصحيه ابناي وطن خويش را چون ناصح أمين
لوجه الله متذكر ميمايم ورب خبير شاهد وكواه است
كه جز صرف خير مقصدي نداشته چه كه اين آوارهٔ باديهٔ
محبة الله بعالمي افتاده كه دست تحسين وتزييف وتصديق
وتكذيب كل كوتاه است ﴿ انما نطعمكم لوجه الله
لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً ﴾ دست پنهان وقلم بين
خط كذار * اسب درجولان وناپيدا سوار * أي أهل
ايران قدري در رياض تواريخ اعصار سالفه سير نمائيد
وسر بجيب تفكر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه كنيد
كه تماشاي عظيمي است * در ازمنهٔ سابقه مملكت ايران
بمنزلهٔ قلب عالم وچون شمع افروختـه بين انجمن آفاق
منور بود * عزت وسعادتش چون صبح صادق از افق
كائنات طالع ونور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

ومغارب منتشر وساطع * آوازهٔ جهان گیری تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دایرهٔ قطبیه رسیده وصیت سطوت ملك الملوکش ملوك یونان ورومان را خاضع وخاشع نموده بود * حکمت حکومتش حکمای أعظم عالم را متحیر ساخته * وقوانین سیاسیه اش دستور العمل کل ملوك قطعات أربعهٔ عالم گشته[1] ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز وبصفت ممدوحهٔ تمدن ومعارف سرافراز * در قطب عالم مرکز علوم وفنون جلیله بود ومنبع صنایع وبدایع عظیمه ومعدن فضائل وخصائل حمیدهٔ انسانیه * دانش وهوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود وفطانت وذکاوت عموم این طایفهٔ جلیله مغبوط عموم عالمیان * گذشته ازانچه در تواریخ فارسیه مندرج ومندمجست در اسفار توراة که الیوم نزد کل ملل اوربا من دون

---

(۱) تعبیر قطعات أربعه از این جهت است که در سابق قطعهٔ امریك مجهول بود

تحريف كتاب مقدس مسلم است * مذ كور كه درزمان
كورش كه‌در كتب فارسيه ببهمن بن اسفنديار موسوم
حكومت ايران ازحدود داخليهٔ هندوچين تااقصى بلاد
يمن وحبشه كه منقسم بسيصد وشصت اقليم بودحكمراني
مينمود ودرتواريخ رومان مـذكور كه‌اين پادشاه‌غيور
بالشكر بيپايان بنيان حكومت رومان را كه‌بجهان كيري
مشهوربود باخاك يكسان نموده * زلزله درار كان جميع
حكومت عالم انداخت * ونظـر بتـاريخ أبي الفـدا
كه‌ازتواريخ معتـبره عربي‌است اقالـيم سـبعهٔ عالمرا
درقبضـهٔ تصرف آورد وهمچنين دران تاريخ وغـيره
مذكور كه ازملوك پيشداديان فريدون كه في الحقيقه
بكمالات ذاتيه وحكم ومعارف كليه وفتوحات متعددهٔ
متتابعه‌فريد ملوك سلف وخلف بود اقاليم سبعه‌را مابين
أولاد ثلاثهٔ خودتقسيم فرمود * خلاصه ازمفاد تواريخ
ملل منهوره مشهود ومثبوتست كه‌نخستين حكومتي
كه‌درعالم‌تأسيس شده وأعظم سلطنتي كه‌بين ملل تشكيل

کشته تخت حکمرانی ودیهیم جهانبانی ایرانست * حال أی أهل ایران باید قدری ازسکر هوی بهوش آمده وازغفلت وکاهلی بیدار کشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت وحمیّت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطهٔ مبارکه که منشأ تمدن عالم ومبدء عزت وسعادت بنی آدم بوده ومغبوط آفاق ومحسود کل ملل شرق وغرب امکان حال محل تأسف کل قبائل وشعوب کردد * ودر تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیتش تاأبد الآباد درصفحهٔ روزکار باقی باوجودانکه ملتش أشرف ملل بوده * حال باین أحوال أسف اشتمال قناعت نماید ومع انکه اقلیمش مرغوب ترین کل اقالیم بوده * حال بنکبت عدم سعی وکوشش ونادانی بی معارف ترین کشورهای عالم شمرده کردد * آیا أهل ایران درقرون پیشین سردفتر دانائی وعنوان منشوردانش وهوش نبودند وازأفق عرفان بفضل رحمن چون نیر أعظم طالع ومشرق نه حال چکونه بدین حال پر ملال

اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم
و از انچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت
کبریاست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع
ذلیهٔ ذاتیهٔ خود گرفتار شدیم * این خطهٔ طیبه چون
سراج وهاج بانوار عرفان وضیاء علوم و فنون و علو منزلت
و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروت نورانی بود
حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم
و قلت غیرت و همت اهالی پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی
گشته ﴿بکت السموات السبع والارضون السبع علی
عزیز ذل﴾ همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی
و فطانت و دهاء جبلی و ادراك و شعور فطری و عقل
و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند
استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل
و طوائف داشته و دارند * و همچنین مملکت ایران
بحسب اعتدال و مواقع طبیعیه و محاسن جغرافیا و قوهٔ
انباتیه منتهی درجهٔ تحسین را داشته ولکن تفکر

وتعمق باید وجهد وکوشش شاید وتربیت وتشویق وتحریص لازم وهمت کامله وغیرت تامه واجب * الآن بین قطعات خمسهٔ عالم بحسب نظم وترتیب وسیاست وتجارت وصناعت وفنون وعلوم ومعارف وحکمت طبیعیه قطعهٔ اوروپ وأکثر مواقع أمریك شهرت یافته * وحال انکه درأزمنهٔ قدیمه متوحشترین طوائف عالم وجاهل وکاهلترین قبائل وأمم بودند * حتی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند * وازاین گذشته ازقرن خامس میلاد تاقرن خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر گشته درمیان دول وملل اوروپ وقائع عظیمه وأمور مغایرهٔ شدیده وحرکات موحشه وحوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که أهل اوروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش میشمرند بناء علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیت واصلاحات وترقی در اوروپ ازقرن خامس عشر میلاد تأسیس شده وجمیع تمدن مشهود بتشویق وتحریص

ولـكن چه فائده كه كل اعراض نمودند وبراذيت ان
معدن علم لدني ومهبط وحي الهي برخاستند الا معدودي
قليل كه متوجهاً الى الله ازشئون ظلمانيهٔ امكان مقدس شده
قصـد معـارج لامكان نمودند * خلاصـه جميع بليات
شديده بران مشرق الطاف الهيه وارد بقسمي كه اقامت
واستقرار درقريهٔ ممكن نبود باوجود اين علم هدايت
كبرى مرتفع واساس تمدن اخلاق انسانيه كه أصول
مـدنيت جامعه است مؤسس كشت * درفصـل پنجم
آيه سى وهفتم ازانجيل متى نصيحتي ميفرمايد كه ترجمه اش
اين است دربدى وشرور وأذيت مقابلهٔ بالمثل نمـائيد
اكر نفسى برطرف أيمن روي توطپانچـهٔ زند طـرف
أيسر را بركردان وهمچنين درآيهٔ چهل وسيم ميفرمايد
شنيده ايد كه كفته شده است قريب خودرا دوست
دار ودشمنت را بعداوت ميازار* وأما من چنين ميكويم
دشمنانتان را دوست داريد وذكر خير كنيد بدكويان
خودرا ومبغضانتانرا احسان نمـائيـد ونفوسيكه شمارا

أذيت وطرد مينمايند ايشانرا دعا نمائيد تا بمنزلهٔ فرزند
پروردگار آسمانی باشيد چه كه آفتاب او بر كنه كار
ونيكوكار هر دو مشرق وابر رحمت او بر ستمكار وابرار
هر دو ممطر زيرا اگر دوستان خودرا دوست داريد
چه أجر ومزيتي از براي شماست * آيا مأمورين أخذ
اعشار اغلال چنين نمينمايند وتعليمات آن مطلع حكمت
الهيه ازاين قبيل بسيار في الحقيقه نفوسي كه باين صفات
مقدسه متصف كردند جواهر وجود ومطالع تمدن
حقيقي هستند * خلاصه آن حضرت شريعت مقدسه را
برروحانيت صرفه واخلاق حسنه تأسيس ونفوس
مؤمنه راروش ومسلك خاصي كه جوهر حيات عالم است
تعيين فرمودند چنانچه آن مظاهر هدى ولو درظاهر
باعظم نقمت وعقوبت ظالمين مبتلاشدند * ولكن في
الحقيقه ازظلمات خذلان يهود نجات يافته درصبح ابداع
بانوارعزت سرمديه مشرق ولائح كشتند وآن ملت
جسيمهٔ يهود معدوم ومضمحل شدند * ولكن اين

نفوس معدوده چون بظل شجرهٔ مبارکهٔ عیسویه
شتافتند في الحقیقه هیئت عمومیهٔ عالم را تبدیل نمودند
درآن زمان جمیع أهالي أقالیم عالم درمنتهی درجهٔ تعصب
ونادانی وحمیت جاهلیه وشرك بوحدانیت الهیه بودند
مدعي اعتقاد بوحدانیت جزشرذمهٔ قلیلهٔ یهودنه وآنان
نیز بکلي مخذول ومنکوب واین نفوس مبارکه بترویج
أمری قیام نمودند که مغایر ومضادد آراء جمیع هیئت
بشریه بود * وکل ملوك چهارقطعه ازقطعات خمسهٔ عالم
براضمحلال ملت عیسویه باتم عزم برخاستند مع ذلك
عاقبت أکثري بجان ودل درترویج دین الهي شتافتند
وکل ملل أوروپ وبسیاري ازطوائف آسیا وأفریك
وبعضی متمکنین جزائر بحر محیط درظل کلمهٔ توحید
جمع شدند * حال ملاحظه نمائید که آیا دروجود ازهر
جهت اساسی أعظم ازدیانت خلق شده ویاخود أمري
محیط برآفرینش چون ادیان الهي متصور گردد ویاأمري
وسیلهٔ محبت والفت واتحاد وبگانگي تام چون ایمان

بعزیز عـلام بوده ویاخود أساس تربیت عموم درجمیع
اخلاق جزشرائع سماویه مشهود گشته صفاتیکه حکما
درمنتهی درجهٔ فلسفه بآن فائز وخصالیکه درأعظم درایج
کمال بدان متصف بودند مؤمنین بالله دربدایت تصدیق
وایمان مظهرآن شیم مرضیهٔ انسانیـه میکردیدند *
ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هـدایت را ازأیادي
الطاف روح الله نوشـیدند ودرظل انجیـل مستظل
کشتند بچه درجه ازاخلاق واصل کشتند که جالینوس
حکیم مشهور باوجود آنکه ازملت مسیحیه نبود * مع
ذلك درستایش مؤمنـین بالله درشرح جوامع کتاب
افلاطون که درسیاست مدن تصنیف نموده مرقوم است
که بعینه ترجمهٔ آن اینست * جمهور ناس سیاق أقوال
برهانیه را ادراك نتوانـند وازاین جهت محتاج کلمات
رموزیه ازأخبارات ثواب وعقاب دردارآخرتند * ودلیل
برثبوت این مطلب انکه الیوم مشاهده میکنیم قومیرا
که مسمی بنصاری اند وبثواب وعقاب آخرت معتقد

ومؤمن وازاين طايفه افعال حسنه صدور مينمايد مثل
أفعال نفسي،كه فيلسوف حقيقي است چنانچه جميع ما
عيانا مشاهده مينمائيم كه از موت مخافتي ندارند
واز كثرت حرص واشتياقشان بعدل وانصاف
ازمتفاسفين حقيقي محسوبند انتهي كلام جالينوس* ومقام
فيلسوف درآنزمان وبعقيدهٔ جالينوس مقامي بود كه أعظم
ازآن درابداع تصور نمينمود ملاحظه نمائيد كه قوهٔ
نورانيهٔ روحانيهٔ اديان الهيه جمهور متدينين را بدرجهٔ
از كمالات فائز ميفرمايد كه مثل جالينوس حكيم باوجود
آنكه ازافراد آن ملت نبود چنين شهادت ميدهد
وازآثار اين اخلاق حسنه أهل انجيل دران أزمنه
وأعصار تشبث بخيرات وأعمال صالحات نمودند
وبيمارستانها ودارالشفاها ومواضع خيرات تأسيس شد
چنانچه أول شخصيكه درممالك رومان محلات عموميه
بجهت معالجهٔ مساكين ومجروحين بي پرستار بنيان نهاد
ملك قسطنطين است* واين پادشاه عظيم أول مليكيست

از ملوك رومان که بر نصرت أمر حضرت روح الله
قیام فرمود * وبکمال همت در ترویج أساس انجیل جان
فدائی نمود * وسلطنت رومانرا که في الحقيقه عبارت
ازصرف اعتساف بود درنقطهٔ عدل واعتدال مستقر
ومرکوز کردانید * واسم مبارکش درفجر تواریخ چون
ستارهٔ سحري درّی ودر خشنده است * وصیت
بزرکواریش درجهان مدنیت وشان ورد زبان جمیع
فرق مسیحائي * خلاصه ازبرکت تربیت نفوس مقدسهٔ
که برترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
متین اخلاق حسنه درجهان در آنزمان تأسیس شد چه
بسیار مکاتب ومدارس وبیمارستانها ومحلات ومکتبها
بجهت تربیت أولاد ایتام وفقراء تأسیس شد وچه بسیار
نفوس که منافع ذاتیهٔ خودرا ترك نموده ﴿ ابتغاء لمرضات
الله ﴾ أوقات عمر را صرف تعلیم وتربیت عموم نمودند
ولکن درزمانیکه طلوع صبح نوراني جمال أحمدي
قریب شد زمام أمور جمهور مسیحیین دردست قسیسین

جاهله افتاد بكلي آن نسائم رحمانيه ازمهب عنايت
منقطع شد وأحكام انجيل جليل كه أس أساس مدنيت
عالم بود ازسوء استعمال وحركت نفوسيكه بظاهر آراسته
وبباطن كاسته بودند ساقط النتيجه كشت * چنانچه جميع
مؤرخين مشهور از أهالي أوروپ دربيان كيفيت
أحوال وأطوار وسياست وتمدن ومعارف وجميع شؤن
قرون قديمه وقرون وسطى وقرون جديده ذكر
نموده اند كه قرون عشرهٔ وسطى كه عبارت ازبدايت
قرن سادس ميلاد الى نهايت قرن خامس عشر است
ممالك أوروپ درمنتهى درجهٔ توحش وعدم مدنيت
ازجميع شئون بود * وباعث أصلي آن انكه رهابين
كه باصطلاح أهالي أوروپ رؤساي روحاني ديني
بودند ازعزت أبديهٔ اتّباع أوامر مقدسه وتعليمات سماويهٔ
انجيل غافل كشته با اركان حكومت دنيوي آنزمان
كه دركمال ظلم وطغيان بودند اتفاق نموده وازعزت
پايدار چشم پوشيده درمنافع موقتهٔ فانيه واغراض

نفسانيهٔ يكديكر كمال سعي وكوشش را مجرى ميداشتند
تا انكه بالاخره أمر بجائي رسيد كه عموم أهالي در دست
اين دو فريق أسير صرف ماندند واين أحوال وأطوار
سبب هدم أس أساس ديانت وانسانيت ومدنيت
وسعادت أهالي أوروپ كشت * وچون روائح طيبهٔ
نفحات روحانيهٔ روح الله در آفاق امكان از أعمال وأفكار
ناشايسته ونيات غير لائقهٔ رؤسا زائل كشت وظلمت
جهل ونادانى واخلاق غير مرضيه عالم را احاطه نمود
فجر أميد دميد وموسم ربيع الهي رسيد ابر رحمت
برخاست ونسائم جانبخش از مهب عنايت وزيد * شمس
حقيقت از أفق حجاز ويثرب در نقطهٔ محمديه اشراق
فرمود وبر آفاق ممكنات أنوار عزت سرمديه
مبذول داشت أراضى قابليات تبديل كشت ﴿وأشرقت
الارض بنور ربها﴾ تفسير شد * جهان جهانى تازه وجسم
ميت امكان بروحي بي اندازه فائز كشت * بنيان ظلم
وجهل منهدم شد وايوان بلند علم وعدل بلند

ومتعالي كشت * بحر مدنيت بخروشيد وأنوار معارف
بدرخشيد * أقوام وطوائف متوحشهٔ اقليم حجاز قبل
ازاشتعال سراج وهاج نبوت كبرى درزجاجهٔ بطحا
جاهلترين قبائل ومتوحشترين طوائف عالم بودند وسير
مذمومه وعوائد موحشه وخونخواري واختلافات
ومعادات ان أقوام دركل كتب وصحائف تاريخيه
مذكور حتى طوائف متمدنهٔ عالم درآن زمان قبائل
اعراب يثرب وبطحا را ازنوع بشر نميشمردند * لكن
بعد ازطلوع نير آفاق درآن خطه وديار ازتربيت آن
معدن كمال ومهبط وحي ذي الجلال وفيوضات شريعت
مقدسهٔ الهيه درمدت قليله درظل كلمهٔ وحدانيت
جمع شده اين جمهور أشخاص متوحشه درجميع مراتب
انسانيه وكمالات بشريه چنان ترقي نمودند كه كل ملل
عالم دران عصر مبهوت ومتحير كشتند * طوائف وقبائل
وملل عالم كه دائما اعراب راسخريه واستهزاء مينمودند
وجنس بيفصل ميشمردند بكمال اشتياق بموطن وممالك

عرب آمده تحصيل فضائل انسانيه واقتباس علوم سياسيه واكتساب معارف ومدنيت وتعلم فنون وصنائع مينمودند * آثار تربيت مربي حقيقي را درأمور محسوسه ملاحظه كنيد كه أشخاصى كه از كثرت توحش ونادانى درزمان جاهليه دختران هفتسالهٔ خودرا زنده زيرخاك مينمودند وچنين أمريرا كه از انسان كذشته طبيعت حيوان نيز از آن متنفر ومتبري ازشدت جهالت منتهى رتبهٔ حميت وغيرت ميشمردند اين چنين أشخاص نادان ازفيوضات تربيت ظاهرهٔ آن بزركوار بدرجهٔ رسيدند كه ممالك مصر وسريان وشام وكلدان وعراق وايرانرا فتح نموده جميع مهام أمور چهار اقليم عالم را منفرداً اداره نمودند * خلاصه طائفهٔ عرب درجميع علوم وفنون ومعارف وحكمت وسياست واخلاق وصنايع وبدايع سرور كل ملل وأقوام كشتند * وفي الحقيقه بلوغ چنين طائفهٔ متوحشهٔ حقيره درمدت قليله بمنتهى درجهٔ كمالات بشريه أعظم برهان حقيت ونبوت سرور

كائنات است* دراعصار أوليهٔ اسلام جميع طوائف
أوروپ اكتساب فضائل ومعارف مدنيت را از اسلام
ساكنين ممالك اندلس مينمودند* واكر دركتب
تواريخيه ازجميع دقت شود مبرهن وواضح كردد
كه أكثر تمدن أوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه
جميع كتب حكما ودانشمندان وعلماء وفضلاي اسلاميه را
قليلا قليلا درأوروپ جمع وبكمال دقت درمجامع ومحافل
علوم مطالعه ومذاكره نموده أمور مفيده را اجرا
نمودند والآن كتب فضلاي اسلام كه درممالك اسلام
نابوداست دركتابخانهاي ممالك أوروپ نسخ
عديده اش موجود *وقوانين وأصولي كه دركل ممالك
أوروپ جاريست أكثر بلكه كليهٔ مسائلش مقتبس
از كتب فقهيه وفتاواي علماي اسلاميه است * واكر
خوف ازتطويل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت
تحرير مي يافت مبدء تمدن أوروپ درقرن سابع هجري
واقع* وتفصيل آنقضيه انكه درأواخر قرن خامس هجري

پاپ رئيس ملت مسيحيه ازاينكه مقامات مقدسهٔ نصارى
چون بيت المقدس وبيت اللحم وناصره درتحت
حكومت اسلاميه افتاده ناله وفريادآغاز نمود وجمهور ملوك
وأهالي أوروب را تشويق وتحريص نموده باعتقادخود
بحرب ديني وجهاد دلالت كرد وبقسمى فرياد وحنين
وأنينش بلندشد كه كل ممالك أوروپ قيام نمودند
وملوك صليبيون باعساكر بيشمار ازخليج قسطنطنيه
كذشته توجه بقطعهٔ آسيا نمودند ودرآنزمان خلفاى
علويه برديار مصريه وبعضى ممالك غرب حكمراني
مينمودند * ودراكثر أوقات ملوك سورستان يعني
سلجوقيه برية الشام نيز درتحت اطاعت وانقيادشان
بودند * باري ملوك أوروپ باسپاه بيشمار هجوم بربرية
الشام ومصر نمودند ومدت دويست وسه سال مستمراً
مابين ملوك برية الشام وملوك أوروپ محاربه واقع
ودائما ازأوروپ مددميرسيدهر قلعهٔ ازقلاع سوريه را
بكرات ومرات ملوك فرنك فتح نمودند وپادشاهان

اسلام ازدست فرنك نجات دادند تاانيكه صلاح الدين
ملك منصورا يوبي درسنهٔ ششصد ونودوسه هجري
بكلي ملوك وعساكر أوروپ را ازممالك وسواحل
برية الشام ومصر اخراج نموده مأيوس ومنكوب
بممالك أوروپ مراجعت نمودند * ودراين محاربات
كه بحرب صليبيون مشهور كرورها ازنفوس تلف شد
خلاصه ازابتداي تاريخ چهارصد ونود هجري تاسنهٔ
ششصد ونودوسه هجري متصلا ازأوروپ ملوك
وسرداران وسرامدان ببرية الشام ومصر تردد مينمودند
وچون عاقبت جميع مراجعت نمودند درمدت
دويست سال وكسري آنچه ازسياست ومدنيت ومعارف
ومدارس ومكاتب وعادات ورسوم مستحسنهٔ ممالك
اسلاميه مشاهده كردند بعدالمراجعه درأوروپ تأسيس
نمودند * مبدء تمدن أوروپ ازان زمانست * أي أهل
ايران تكاسل وتراخي تاكي متبوع ومطاع كل آفاق
بوديد حال چكونه ازعز قبول بازمانده در زاويهٔ خمول

خزیده‌اید * منشأ معارف ومبدأ تمدن جهانیان بودید
اکنون چکونه افسرده ومخمود وپژمرده کشته اید
سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چکونه درظلمات
غفلت وکسالت بازمانده‌اید *چشم بصیرت راباز
واحتیاجات حالیهٔ خودرا ادراك نمائید کمرهمت وغیرت
بربندید ودرتدارك وسائط معارف ومدنیت بکوشید
آیا سزاوارست که طوائف وقبائل أجانب فضائل
ومعارف را ازآثار اسلاف وأجداد شما اقتباس نمایند
وشما که أولاد ووارثید محروم بمانید*آیااین پسندیده است
که همسایکان ومجاوران لیلا ونهاراً درتشبث وسائل
ترقی وعزت وسعادت بجان ودل بکوشند وشما ازتعصب
جاهلیه بضاددت ومنازعت وهوی وهوس خود مشغول
کردید * وآیا این ممدوح ومحموداست که این ذکاء
فطري واستعداد طبیعي وفطانت خلقیه را درکسالت
وبطالت صرف وضایع نمائید * بازازمقصد دور افتادیم
باري جمیع هوشمندان ومطلعین برحقائق أحوال تاریخیه

أزمنـۀ سـالفه ازأهالي أوروپ كه بصـدق وانصاف
متصف اندمقر ومعترفند كه أساس جميع شئون تمدنيه شان
مقتبس ازاسلام است * چنانچـه مؤلف محقق مشهور
﴿ دري بار ﴾ ازأهالي فرانسه كه درنزد جميع مؤلفـين
ودانايان أوروپ اطلاع ومهارت ودانائيش مسلم است
دركتاب مسمى ﴿ بترقى أمم ﴾ درأدبيـات كه ازتأليفات
مشهورۀ أوست دراين باب يعني اكتساب ملل أوروپ
قوانين مدنيت وقواعد ترقى وسعادت را ازاسلام شرح
مبسوطي بيان نموده * وچون بسيار مفصل است لهذا
ترجمه ودرجش دراين رسـاله سبب تطـويل بلـكه
خروج ازصدداست * واكر نفسى درآنچه كفته شد
قانع نه مراجعت بآن كتـاب نمايد * مختصر اينست
كه جميع تمـدن أوروپ ازقوانين ونظـام وأصول
ومعـارف وحـكم وعـلوم وعادات ورسوم مستحسنه
وأدبيات وصنايع وانتظام وترتيب وروش واخلاق حتى
بسياري ازالفاظ مستعمله درلسـان فرانسـه را مقتبس

از عرب است بيان نموده و فرداً فرداً بتفصيل ذكر كرده
وثابت ومبرهن داشته كه هر يك را درچه زمان از اسلام
اقتباس نمودند * وهمچنين تفصيل دخول عرب در بلاد
غرب كه اليوم مملكت اسپانياست ودر مدت قليله مدنيت
كامله را در آن ممالك بچه نحو تأسيس نمودند وسياست
مدن ومعارفشان درچه درجهٔ كمال بود * وتأسيس
مدارس ومكاتب علوم وفنون وحكمت وصنايعشان بچه
متانت وانتظام بود * وسروري وبزركواريشان درجهان
مدنيت بچه درجه رسيد واز ممالك أوروپ چه بسيار
اطفال بزركان كه بمدارس قرطبه وغرناطه وأشبيليه
وطوليد وآمده تعلم معارف وفنون واكتساب مدنيت
مينمودند حتى ذكر نموده كه يكي از أهالي أوروپ
كه موسوم بكربرت بود بمملكت غرب آمده
ودر مدرسهٔ (كوردوفا) كه از ممالك عرب بود
داخل شده تحصيل معارف وعلوم نموده * در مراجعت
باوروپ بقسمى شهرت يافت كه عاقبت بر سرير رياست

دينيهٔ كاتوليك استقرار يافته باب گشت* مقصود ازاين بيانات آنكه معلوم وواضح گردد كه اديان الهي مؤسس حقيقي كمالات معنويه وظاهريهٔ انسان ومشرق اقتباس مدنيت ومعارف نافعهٔ عموميهٔ بشريه است* واگر بنظر انصاف ملاحظه شود جميع قوانين سياسيه درمدلول اين چند كلمهٔ مباركه داخل قوله تعالى ﴿ ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون في الخيرات وأولئك من الصالحين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ولتكن منكم أمة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر وأولئك هم المفلحون ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ان الله يأمر بالعدل والاحسان وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون ﴾ ودرتمدن اخلاق ميفرمايد ﴿ خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق

والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب وأقام الصلاة وآتى الزكاة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ﴾ ملاحظه فرمائيد كه دراين چند آيهٔ مباركه منتهى دراج حقائق مدنيت وجوامع لوامع شيم مستحسنهٔ انسانيت مذكور ﴿ فوالله الذي لا اله الا هو ﴾ كه جزئيات تمدنيهٔ عالم نيز ازالطاف أنبياي الهي حاصل گشته، آياچه أمر نافعي دروجود موجود شده كه دركتب مقدسهٔ الهيه واضحاً ويا خود تلويحاً مذكور نه * ولكن چه فائده چون سلاح وآلات حربيه دردست جبان باشد جان ومال محفوظ نماند * بلكه بالعكس سبب قوت واقتدارسارق گردد * بهمچنين زمام أمورچون

بدست علماي غير كامل افتد نورانيت ديانت را چون حجاب عظيم حائل كردند * اس اساس ديانت خلوص است يعني شخص متدين بايدكه ازجميع اغراض شخصيهٔ خود كذشته باي وجه كان درخيريت جمهور بكوشد وممكن نيست كه نفوس ازمنافع ذاتيهٔ خود چشم پوشند وخير خودرا فداي خيرعموم نمايند الاّ بتديّن حقيقي چه كه درطينت انسانيه محبت ذاتيهٔ خود مخمّر وممكن نيست بدون أميدواري اجر جزيل وثواب جميل ازفوائد موقتهٔ جسمانيهٔ خود بكذرد ولكن شخص موقن بالله ومؤمن بآيات او چون موعود ومتيقن مثوبات كليهٔ اخرويه است وجميع نعم دنيويه درمقابل عزت وسعادت درجات أخرويه كأن لم يكن انكاشته كردد * لهذا راحت ومنافع خودرا ابتغاءً لوجه الله ترك نموده درنفع عموم دل وجان را رايكان مبذول دارد ﴿ ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله ﴾ وبعضى نفوس چنان كمان كنند

که ناموس طبیعي انسان مانع ارتکاب أعمال قبیحه وضابط کمالات معنویه وصوریه است * یعني شخصی که متصف بخرد طبیعي وغیرت فطریه وحمیت ذاتیه است بدون ملاحظهٔ عقوبات شدیدهٔ مرتبه برأعمال شریه ومثوبات عظیمهٔ أفعال خیریه بریٔ ازاضرار عباد وحریص برأعمال خیریه است *

﴿أولا﴾ انکه درتواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح ومبرهن شود که ناموس طبیعي ازفیوضات تعالیم أنبیاي الهي است وهمچنین ملاحظه مینمائیم که ازأطفال درصغر سن آثار تعدی وتجاوز ظاهر واگر از تربیت مربی محروم ماند آناً فآناً شیم غیرمرضیه اش تزاید یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعي نیزاز نتائج تعلیم است ﴿وثانیا﴾ انکه برفرض تصور اینکه خرد طبیعي وناموس فطري مانع شر ومدل برخیر است این معلوم وواضحست که همچو نفوس چون اکسیر أعظمست چه که این ادّعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه أمري

در وجود جمهور را برنيات حسنه وأعمال صالحه ملجأ ومضطر مينمايد * واز اين كذشته آن شخصي كه مصدر ناموس طبيعي است اكر مظهر خشية الله كردد البته درنواياي خيريه اش ثابت تروراسخ تر كردد * خلاصه فوائد كليه ازفروضات أديان الهيه حاصل * زيرا متدينين حقيقي را برصدق طويت وحسن نيت وعفت وعصمت كبرى ورأفت ورحمت عظمى ووفاي بعهد وميثاق وحريت حقوق وانفاق وعدالت درجميع شئون ومروت وسخاوت وشجاعت وسعي واقدام در نفع جمهور بندكان الهي باري بجميع شيم مرضيهٔ انسانيه كه شمع روشن جهان مدنيت است دلالت مينمايد واكر نفسي في الحقيقه باين صفات ممدوحه متصف نه البته بنمي ازيم عذب فرات كه درمجاري كلمات تعليديهٔ كتب مقدسهٔ الهيه متموج است نرسيده ونفحهٔ ازروائح قدسيهٔ رياض الهيه استشمام نموده چه كه هيچ أمري دروجود بقول تمام نشود هرمقاميرا روش

وعلامتي وهر شأني رانشانه واشارتي * مجملا مقصود ازاين بيانات انكه واضح ومدلل شود كه اديان الهيه وشرائع مقدسهٔ ربانيه وتعاليم سماويه أعظم أساس سعادت بشريه است وازبراي كل أهل عالم نجاح وفلاح حقيقي بدون اين ترياق فاروق أعظم ممكن نه * ولكن بشرط انكه دردست حكيم داناي حاذق باشد والا اكر جميع أدويهٔ برء الساعة كه خداوند عالميان بجهت شفاي آلام واسقام آدميان خلق فرموده بدست طبيب غير حاذق افتد صحت وعافيت ميسر نكردد بلكه بالعكس سبب اهلاك نفوس بيچاركان وأذيت قلوب درماندكان كردد مثلا منبع حكمت الهيه ومظهر نبوت كليه درترغيب وتحريص اكتساب معارف واقتباس فنون وفوائد بسعي الى أقصى بلاد چين أمر ميفرمايد * ولكن طبيبان غير حاذق منع وستيزه مينمايند واستدلال ميكنند ﴿ من تشبه بقوم فهو منهم ﴾ وحال انكه وجه تشابه مذكور را ادراك ننموده ونميداند كه شرائع

مقدسهٔ الهیهٔ جمهور امت را بر تمهید أصول اصلاحات متتابعـه واقتباس فنون ومعارف ازأمم سائره تشویق ودلالت مینماید * وهر نفسیکه غیر ازاین کوید ازسلسبیل علم محروم ودربادیهٔ جهل ازپی سراب اغراض نفسانیه سرکردان وحیران *حال بدیدهٔ انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه وبالفعل کدام یك مخالف أوامر الهیه واقع کشته اکر أمر تأسیس مجالس مشورت است اینکه درنص آیهٔ مبارکه است که میفرماید ﴿أمرهم شوری بینهم﴾ وهمچنین خطابا بمطلع علم ومنبع کمال باوجود ان فضائل کلیهٔ معنویه وصوریه میفرماید ﴿وشاورهم في الامر﴾ دراین صورت چکونه أمر مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است *وبدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت ومبرهن ومجرب ویاخود قصاصاً قتل نفوس را منوط بتحقیقات دقیقه وتصدیق مجالس عدیده وثبوت شرعی وتعلق فرمان پادشاهي نمودن مغایر شرائع الهیه است

وآنچه درزمان حکومت سابقه مجری بود موافق أحکام قرآن مبین بود چنانچه متواترا مسموع گشت که حاکم کلپایگان در زمان صدارت حاجي میرزا آقاسي بدون سؤال وجواب واستئذان از جهتي سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قراي کلپایگان را که ازسلالهٔ طاهره بودند من دون جرم دریکساعت درنهایت مظلومیت گردن بریده أهالي مملکت ایران درزماني متجاوز ازصد کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله واکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه ومطلق العنان والاراده بودن ولات وحکام تلف شده کم کم بمرور أیام خمس أهالي باقی نمانده چه که حکام باراده‌ٔ خود هر نفس بیجرم میراخواسنند بآتش قهر وشکنجه بگداختند ویاخود قاتل مثبوت شرعي أشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند هیچ نفسي راقدرت اعتراض نبود چه که حاکم متصرف کیف یشاء بود * آیا میتوان گفت این أمور موافق عدل وانصاف ومطابق أحکام شریعت الله است

ویاخود تشویق وتحریص بر تعلم فنون مفیده واکتساب
معارف عمومیه واطلاع برحقائق حکمت طبیعیهٔ نافعه
وتوسیع دائرهٔ صنایع وتزیید مواد تجارت وتکثیر
وسائط ثروت ملت منافي أصول دیانت الهیه است
ویاخود انکه ترتیب نظام مدن وتنظیم أحوال نواحي
وقری وتعمیر طرق وسبل وتمدید راه کالسکهٔ آتشي
وتسهیل وسائط نقلیه وحرکت وترفیه عموم أهالي
مضاد عبودیت درگاه حضرت أحدیت است
ویاخود أشغال معادن متروکه که أعظم وسائط ثروت
دولت وملت است وایجاد معامل وکارخانها که منبع
آسایش وراحت وباعث غنا وتوانکري عموم ملت است
وتحریض وتحریص ایجاد صنایع جدیده وتشویق ترقی
أمتعهٔ وطنیه مغایر أوامر ونواهی رب البریه است *
قسم بذات پاك ذي الجلال که متحیرم چکونه پرده
برأبصار افتاده که أمور باین بدیهی ادراك نمیشود
وچون اینکونه براهین وأدلهٔ محکمه بیان شود

شبهۀ نيست كه از جهت صدهزار اغراض باطنيه در جواب خواهند گفت كه در يوم محشر بين يدي الله از معارف ومدنيت كاملۀ انسان سؤال نميكنند بلكه أعمال صالحه را جويند * أولا انكه سلمنا سؤال از معارف ومدنيت نميكنند آيا در يوم حشر أكبر در ديوان الهي مؤاخذه نمينمايند كه أي رؤسا وبزركان اين ملت بزركوار راچرا سبب شديد كه أزاوج عزت قديمه تنزل نمودند واز مركزيت جهان مدنيت باز ماندند باوجود انكه مقتدر بوديد كه بوسائطي متشبث شويد كه سبب عزت مقدسۀ ملت شويد اين را نموده كه سهل است بلكه ملت را از فوائد عاديه نيز باز داشتيد آيا اين قوم درسماء سعادت چون انجم زاهيه نبودند چكونه باعث شديد كه در اين ظلمت دهما افتادند وياخود مقتدر برايقاد سراج عزت دارين ملت بوديد چرا بجان نكوشيديد ويا انكه چون سراج نوراني بتوفيقات الهي روشن شد بزجاجۀ همت اورا از ارياح مخالف حفظ

نموده ازچه جهت بکمال قوت براطفاي آن قيام نموديد ﴿ وكل انسان ألزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا ﴾ وثانياً انکه چه أعمال صالحه دروجود أعظم ازنفع عموم است * آيا موهبتي درعالم أعظم ازاين متصور که انسان سبب تربيت وترقی وعزت وسعادت بندکان الهي شود لا والله * أکبر مثوبات اينست که نفوس مبارکه دست بيچارکانرا کرفته ازجهالت وذلت ومسکنت نجات دهند وبنيت خالصه لله کمرهمت را برخدمت جمهور أهالي بربندند وخير دنيوي خويشتن رافراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند ﴿ ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ﴾ ﴿خيرالناس من ينفع الناس وشر الناس من يضر الناس ﴾سبحان الله چه أمورو أحوال عجيبه واقع که هيچ نفسي حين استماع قولي دقت وفراست نمينمايد که مقصود قائل ازاين قول چه ودرنقاب أقوال چه غرض نفساني پنهان نموده * مثلاملاحظه ميفرمائيد

که شخصي بجهت منافع جزئيهٔ ذاتيهٔ خود مانع سعادت جمهوري از ناس ميشود وبجهت كردش آسياب خود مزارع وكشت زار جم غفيري را تشنه وخراب ميكند وبجهت مطاعيت خود دائما ناس را بر تعصب جاهليت كه مخرب بنيان مدنيت است دلالت ميكند حال اين شخص باوجود انكه عملي را مرتكب كه مردود دركاه كبريا ومبغوض كل أنبياء وأولياي الهي است * اكر ببيند نفسي بعد ازطعام دست خودرا بصابون كه موجدش عبد الله بوني وازاسلام است بشويد چون اين بيچاره دست خودرا بدامن ومحاسن خود نماليده آن شخص فرياد برآرد كه بنيان شريعت برهم خورد وآداب ممالك كفريه متداول كشت أبدا سوء اعمال خودرا نظر نمايد * لكن سبب لطافت وپاكي را جهل وفسق شمارد * أي أهل ايران چشم را بكشائيد وكوشرا بازكنيد وازتقليد نفوس متوهمه كه سبب أعظم ضلالت وكمراهي وسفالت ونادانی انسان است

مقدس كشته بحقيقت أمورپي بريد ودراتخاذ تشبث
بوسائل حيات وسعادت وبزركواري وعزت خود
بين ملل وطوائف عالم بكوشيد* نسائم ربيع حقيقي
ميوزد چون أشجار بوستان بشكوفه وازهار مزين
كرديد وابر بهاري درفيضان چون روضهٔ خلد سرسبز
وخرم شويد ستارهٔ صبحكاهي درخشيد درمسلك مستقيم
درائيد بحر عزت درموج برشاطي اقبال واقدام بشتابيد
معين حيات طيبه درجوش دربادیهٔ تشنكي پژمرده
نياسائيد* همت رابلند كنيد ومقاصد را ارجمند كسالت
تاكى وغفلت تاچند ازتن پروري جز نوميدي دارين
نيايد* وازتعصب جاهلي واستماع أقوال بيفكران
وبيخردان جز نكبت وذلت نبينيد* توفيقات الهيه مؤيد
شما وتأييدات ربانيه موفق ازچه بجان نخروشيد وبتن
نكوشيد* وازجمله أموريكه محتاج اصلاحات تامهٔ
كامله است طريق تعلم علوم وترتيب تحصيل معارف
وفنون است* چه كه ازعدم ترتيب بسيار پريشان

ومتفرق كشته وفنون موجزه كه داعي برتطويلش نه
بغايت مطول شده بقسميكه بايد متعلمين مدت مديده
اذهان واعمارخودرا صرف أموري نمايند كه تصور
صرفست وبهيچوجه تحقق ندارد چه كه تعمق درأقوال
وافكاريست كه اكر بديدهٔ بصيرت ملاحظه شود
واضح ومثبوت كردد كه اين نكات بعد ازوقوع
نيز نيست * بلكه صرف أوهام وتتابع تصورات
بيفايده وتوالي ملاحظات بيهوده است * وشبههٔ نيست
كه اشتغال باينكونه أوهام وتدقيق وبحث زايد
دراينكونه أقوال سبب تضييع أوقات واتلاف
اعماراست * بلكه انسان را ازتحصيل معارف وفنونيكه
از لوازم مايحتاج اليه هيئت بشريه است ممنوع ومحروم
مينمايد * انسان بايد درهرفني قبل ازتحصيل ملاحظه
نمايد كه فوائد اين فن چه چيزاست * وچه ثمره
ونتايجي ازأوحاصل * اكراز علوم مفيده يعني جمعيت
بشريه را فوائد كلي ازأو حاصل البته بجان درتحصيلش

بكوشـد والا اكر عبارت ازمباحث بيفائدهٔ صرفه
وتصورات متتابعهٔ متواليه بوده وجزانكه سبب نزاع
وجدال شود ثمرهٔ ازأو حاصل نه بچه جهت انسان حيات
خودرا درمنازعات ومجادلات بيفايدهٔ آن صرف نمايد
وچون اين مطلب بسيار محتاج بتفصيل ومحاكمهٔ
مكمله است تااينكه ثابت ومبرهن كردد كه بعضى علوم
كه اليوم اهتمامي دران نه منتهاي محسناترا داشته
وهمچنين واضح ومدلل شود كه هيئت ملت بهيچوجه
محتاج بتحصيل بعضى فنون زائده نبوده لهـذا درجلد
ثاني اين كتاب انشاءالله بتفصيل ذكر ميشود* وأميد
واريم كه ازمطالعهٔ اين جلد أول تأثيرات كليه درافكار
وأطوار هيئت عموميه حاصل كردد* چه كه نيت خالصهٔ
لله برتأليف آن دلالت نمود* اكرچه درعالم نفوسي
كه امتياز بين افكار صادقه وأقوال كاذبه دهندچون
كبريت أحمرند* ولكن أميدواري اين عبد بالطاف
بي نهايت رب أحديت است ﴿برسرأصل مطلب رويم﴾

واما حزبيكه برانند درأجراء اصلاحات لازمه بايد صبر وتأني نموده شيئا فشيئا مجرى داشت * آيا مقصودشان ازاين بيانات چه اگر مرادشان ازتأني كه ازمقتضيات ولوازم حكمت حكومت است اين فكر بسيار مقبول وبموقع چه كه البته مهام أمور باستعجال انجام نپذيرد بلكه عجله سبب فتور ميگردد * مثل عالم سياسى مثل عالم انسان است كه أول نطفه پس تدرج درمراتب علقه ومضغه وعظام واكساء لحم وانشاء خلق آخر تابرتبهٔ أحسن الخالقين واصل گردد * همچنانكه اين ازلوازم خلقت ومبني برحكمت كليه است * بهمچنين عالم سياسى دفعة واحده ازحضيض فتورباوج كمال وسداد نرسد بلكه نفوس كامله ليلا ونهاراً بوسائل مابه الترقي تشبث نموده تادولت وملت يوما فيوماً بلكه آناً فآناً ترقي ونمودرجميع مراتب نمايد ﴿سه چيز﴾ چون در عالم كون بعنايت الهيه موجود شد اين عالم خاك بحيات تازه ولطافت وزينت بي‌اندازه فائز گردد ﴿أول﴾ ارياح

لواقح بهاري﴿ وثاني ﴾فيضان وكرم ابر نيساني﴿ ثالث﴾
حرارت آفتاب نوراني* چون اين سه ازفضل بي پايان
الهي احسان شد باذن الله أشجار وأغصان پژمرده
كم كم سرسبز وخرم كشته بانواع شكوفه وازهار
وأثمار مزين كردند * وهمچنين نيات خالصه ومعدلت
پادشاهی ودانش ومهارت كاملهٔ سياسی أولياي أمور
وهمت وغيرت أهالي چون جمع شود روزبروز آثار
ترقی واصلاحات كامله وعزت وسعادت دولت وملت
جلوه كر كردد * ولكن اكر مقصود ازتأنی اين باشد
كه درهر عصري أمري جزئي ازلوازم اصلاحات
جاري كردد اين عين رخاوت وكسالت است وبراين
منوال بهيچوجه ثمرهٔ حاصل نكردد جز تكرر أقوال
بيفايده * اكر عجله مضرّ است رخاوت وبطائت صد
هزار درجه مضرّتش بيشتراست بلكه توسط حال
ممدوح چنانچه فرموده اند﴿ عليكم بالحسنة بين السيئتين﴾
كه حد افراط وتفريط باشد * ﴿ لا تجعل يدك

مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فابتغ بين ذلك سبيلا ﴾ الزم أمور واقدم تشبثات لازمه توسيع دائرهٔ معارف است * وازهيچ ملتي نجاح وفلاح بدون ترقى اين أمر أهم أقوم متصور نه چنانچه باعث أعظم تنزل وتزلزل ملل جهل ونادانى است والآن أكثر أهالي ازأمور عاديه اطلاع ندارند تاچه رسد بوقوف حقائق أمور كليه ودقائق لوازم عصريه * لهذا لازمست كه رسائل وكتب مفيده تصنيف شود وآنچه اليوم مايحتاج اليه ملت وموقوف عليه سعادت وترقى بشريه است درآن ببراهين قاطعه بيان شود وآن رسائل وكتب را طبع نموده دراطراف مملكت انتشار شود تااقلاً خواص افراد ملت قدري چشم وگوششان بازشده درآنچه سبب عزت مقدسهٔ ايشانست بكوشند نشر افكار عاليه قوهٔ محركه درشريان امكان بلكه جان جهان است * افكار چون بحر بي پايان وآثار وأطوار وجود چون تعينات وحدود أمواج * تابحر

بحركت وجوش نيايد أمواج برنخيزد ولآلى حكمت برشاطي وجود نيفشاند *

أي برا درتوهمه انديشهٔ * مابقي تواستخوان وريشهٔ بايد أفكار عموميه را متوجه آنچه اليوم لائق وسزاواراست نمود واين ممكن نه الا ببيان كافي واقامهٔ دليل واضح مبرهن وافي چه كه بيچاركان أهالي ازعالم وجود بيخبرند وشبههٔ نيست كه سعادت خودرا طالب وآمل ولكن حجبات جهل حائل وحاجز كشته ملاحظه فرمائيد كه قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت وحقارت ملت ميشود * اليوم أعظم طوائف وملل عالم ازجهة كثرت نفوس ملت چين است * كه هشتصد كرور وكسرى نفوس أهالي است وازاين جهة بايد كه دولتش سرافراز ترين دول وملتش مشهورترين ملل عالم باشد وحال بالعكس بجهة عدم معارف تمدن أدبي ومادي ضعيف وبي پاترين ملل ودول ضعيفه است چنانچه مدت قليلهٔ قبل ازاين عساكر قليلي ازانكليس

وفرانسه با أو محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست
خورد که پای تختش را که مسمی بپکین است فتح
نمودند حال اگر دولت وملت چین دردرجات عالیهٔ
معارف عصریه متصاعد وبفنون تمدن متفنن بودند
اگر کل دول عالم براو هجوم مینمودند البته عاجز گشته
خائباً خاسراً مراجعت مینمودند * وازاین حکایت
عجیبتر آنکه حکومت ژوپان دراصل تابع ودرتحت
حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم
وگوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی وتمدنات عصریه
وترویج معارف وصنایع عمومیه نموده بقدر اقتدار
واستطاعت جهد وکوشش کرده تاانکه افکار عمومیه
متوجه اصلاحات گشته علی العجاله حکومتش بمقامی
رسیده که باوجود انکه نفوس آنمملکت تقریباً سدس
بلکه عشر أهالي حکومت چین است دراین أیام
بادولت چین مقابلی نمود * بالأخره حکومت چین
مجبور بمصالحه گشت * دقت نمائید که چگونه معارف

وتمدن سبب عزت وسعادت وحريت وآزادي
حكومت وملت ميشود* وهمچنين لازم است كه درجميع
بلاد ايران حتى قرى وقصبات صغيره مكتبهاي متعدده
كشوده وأهالي ازهر جهة تشويق وتحريص بر تعليم
قرائت وكتابت أطفال شوند* حتى عند اللزوم إجبار
كردند تا عروق واعصاب ملت بحركت نيايد كل
تشبثات بي فائده است چه كه ملت بمثابهٔ جسم وغيرت
وهمت مانند جانند* جسم بيجان حركت نكند* حال اين
قوهٔ عظمى درطينت أهالي ايران درمنتهى درجه
موجود محركش توسيع دائرهٔ معارفست*
واماحزبيكه براننداين أصول تمدنيه وأساس ترقي مراتب
عاليه سعادت بشريه درعوالم ملكيه وقوانين اصلاحات
كامله واتساع دوائر مدنيت تامه را اقتباس ازملل سائره
لازم وموافق نه بلكه لائق وسزاوار چنانست كه حكومت
وملت ايران تفكر وتعمق نموده خود ايجاد أمور مابه
الترقي نمايند* البته اگر عقول مستقيمه ومهارت كليهٔ

فرائد ملت وهمت وغيرت أشخاص شاخصه دردربار دولت وجهد بليغ أصحاب درايت وكفايت كه مطلع برقوانين أعظم عالم سياسى هستند جمع شوندوبكمال جهد واقدام درجزئيات وكليات أمور تدبر وتفكر نموده بتدابير صائبه ممكن است كه بعضى أمور اصلاحات كليه يابد ولكن دراكثر أمور مجبور براقتباسند چه كه قرونهاي عديده كرورها ازنفوس عمر خودرا صرف نموده وتجربه كرده تاانكه آن أمور اصلاحيه بحيز وجود آمده* حال اكرچشم ازآن پوشيده شود تاانكه درخود مملكت بنحو ديكر أسباب فراهم آيد كه ترقي مأمول حاصل كردد أولاانكه اعصار كثيره بكذرد ومطلوب ميسر نشود * مثلاملاحظه نمائيد كه درممالك سائره مدتي مديده كوشيدند تاانكه قوهٔ بخارراكشف ومعلوم وبواسطهٔ انچه بسيار أمور وأشغال مشكله راكه مافوق طاقت انسان بود سهل وآسان نمودند* حال استعمال اين قوه راترك نموده وسعي

وكوشش شود تاانكه قوة مشابهـه این قوه كشف
وايجادشود قرون كثيره لازم است پس بهـتر آنست
كه دراسـتعمال این قوه قصوري نشود ولـكن دائما
متفكر دران باشـند كه بلكه قوه أعظم ازان بدست
آيد وهمچنين قياس نمـائيد سائر فنون ومعارف وصنايع
وقضيات مثبوت الفوائد عالم سياسي را كه درقرونهاي
عديده مكررا تجربه شده وبجهة عزت وعظمت دولت
وآسايش وترقى ملت منافع وفوائد ومحسنات كليه اش
ثابت ومبرهن كـشته * حال انرا بدون سبب وداعي ترك
نموده بنوع ديكر درصـدد اصلاحات كوشـيده شود
تاآن اصلاحات ازحيز قوه بوجود آيدوفوائد ومنافعش
ثابت ومـبرهن كردد * سالها بكذرد وعمرها بسرآيد
﴿ وما هنوز اندرخم يك كوچـه ايم ﴾ شرف ومزيت
اخلاف براسلاف درانست كه أموريكه درزمان سابق
بمحك تجربه رسـيده وفوائد عظيمه اش ثابت كـشته
اخلاف انرا ازاسلاف اقتباس نمايند وتاسى بايشان كنند

وازان كذشته قضاياي ديكر خودرا كشف كرده آنرانيز ضميمهٔ آن أمور مفيده نمايند پس معلوم شد كه معلومات ومجربات اسلاف معلوم وموجود نزد اخلاف است ولكن كشفيات خاصهٔ اخلاف مجهول اسلاف است * ولكن بشرط انكه اخلاف ازأهل كمالات باشند والا چه بسيار اخلاف كه قطرهٔ ازبحر بيپايان معارف اسلاف نصيب نبردند* قدري ملاحظه نمائيد كه فرض كنيم نفوسي بقدرت الهيه درزمين خلق شدند آن نفوس بجهة عزت وسعادت وآسايش وراحت خود البته محتاج بامور كثيره هستند حال آن أمور را اكراز سائر مخلوقات موجوده اقتباس نمايند اهون است ياخود درهر قرني بدون اقتباس ايجاد أمري ازأمور لازمه تعيش بشر نمايند* واكر كفته شود كه قوانين وأصول وأساس ترقى دردرجات عاليهٔ مدنيت كامله كه درممالك سائره جاريست ان موافق حال ومقتضيات مألوفهٔ أهالي ايران نيست * ازانجهة

لازم است که درخود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ
نموده ایجاد اصلاحاتي نمایند که موافق حال این
بلاد باشد أول بیان کنند که مضرت ازچه جهة است
آیا عمار ممالك وتعمیر مسالك وتوسل بوسائل تقویت
ضعفاء وأحیاء فقرا وترتیب أسباب ترقی جمهور وتکثیر
مواد ثروت عموم وتوسیع دائرهٔ معارف وتنظیم حکومت
وآزادي حقوق وامنیت جان ومال وعرض وناموس
مغایر حال أهل ایرانست * وانچه غیر ازأمثال این
أمور است مضرتش درهر مملکت واضح
وهویداست اختصاص بمکاني دون مکان ندارد *
باري جمیع این أوهامات ازعدم عقل ودانش وقلت تفکر
وملاحظه صدوریابد بلکه أکثر معارضین ومسامحین
في الحقیقه اغراض شخصیهٔ خودرا درنقاب أقوال
بیفایده ستر نموده درظاهر ببعضی کلمات که هیچ تعلق
بانچه مضمر قلوب است نداردعقول بیچارکان أهالي را
مشوش مینمایند * أي أهل ایران قلب که ودیعهٔ

ربانيه است اورا ازآلايش خود پرستي پاك ومقدس نموده باكليل نواياي خالصه مزين نمائيد تاعزت مقدسه وعظمت سرمديهٔ اين ملت باهره چون صبح صادق ازمشرق اقبال طالع ولائح كردد* اين چندروز أيام حيات دنيويه كه چون ظل زائل است عنقريب بسرآيد جهد نمائيد تامشمول الطاف وعنايت رب أحديت كرديد * وأثر خيري وذكر خوشي ازخود درقلوب والسن اخلاف بكذاريد ﴿ واجعل لي لسان صدق في الآخرين ﴾ أي خوشا حال نفسى كه خير ذاتي خودرا فراموش نموده چون خاصان دركاه حق كوى همت را درميدان منفعت جمهور افكنده تابعنايت الهيه وتأييدات صمدانيه مؤيد بران كردد كه اين ملت عظيمه را باوج عزت قديمه رساند * واين اقليم پژمرده را بحيات طيبه تازه وزنده نمايد * وچون بهار روحاني أشجار نفوس انسانيرا بحليهٔ أوراق وأزهار وأثمار سعادت مقدسه سرسبز وخرم نمايد ﴿ تم ﴾

چون درأصل این رسالهٔ مبارکه*چنانکه درصفحه ١٠٨ واقع است این عبارت واردکه ﴿ صلاح الدین ملك منصور أیوبي درسنه ٦٩٣ هجري بکلي ملوك وعساکر أورویرا ازممالك وسواحل بریة الشام ومصر اخراج نمود) ومتبادر ازصلاح الدین أیوبي صلاح الدین کبیر شهیر است که درسنه ٥٨٩ وفات نمود وغالبا این مسئله برغیر متعمقین درتاریخ مشتبه میشد * چه که فتح آخرین عکا واخراج صلیبین ازبرشام بدست ملك أشرف صلاح الدین بن الملك المنصور قلاون صالحی وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر أیوب است ولذا ابن أقل عباد ﴿فرج الله زکي الکردي﴾

توضیحاً از مصدر رسالهٔ نخیمه

استیضاح نمود واین رقیمهٔ

کریمه درجواب صدور

یافت وهي هذه

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الفرج القريب ﴾

نامهٔ شما رسید و ملاحظه گردید * لکن از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم میشود ﴿ صلاح الدین ﴾ أول أیوبي یعني پسر أیوب برادرزادهٔ شیرکوه لقبش الملك الناصر است * این شخص باقوم مهاجم أهل صلیب محاربه کرد * وغلبه نمود وقدس وکرك ونابلوس وعسقلان ویافا وطرابلوس وعکا وصور وصیدا * خلاصه جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح واسترجاع نمود واسراء را درقلعهٔ صور گذاشت وبمصر شتافت بعد بغتة کشتیهاي صلیبیین مملوء ازعساکر درمقابل صور پیداشدند * آنان ازخارج واسراء ازداخل کوشیدند وصلیبیون برصور استیلا یافتند * وازصور برخواستند بسوی عکا شتافتند وعکارا محاصره نمودند ملك ناصر ﴿ صلاح الدین ﴾ بکمال سرعت ازمصر بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصوراست پس

﴿ صلاح الدين ﴾ صليبين را ازطرف برّ محاصره نمود
وعكا در تحت دو محاصره افتاد زيرا صليبيون عكارا
محاصره نموده بودند وداخل عكا مرابطين اسلام بودند
بعد صليبيون برعكا استيلا يافتند ومرابطين را بكشتند
وزمان زمستان آمد ﴿ وصلاح الدين ﴾ رنجور شد *
پس اركان دولت مصلحت در آن ديدند كه بشام
مراجعت نمايد وكسب صحت وعافيت كند * ودر بهار
باجيشي جرّار برصليبين بتازد * ودوباره فتح عكا نمايد
﴿ ولي صلاح الدين ﴾ ملك ناصر أيوبي در شام فوت شد
وقلعهٔ عكا در دست صليبيون ماند * بعد ازصد سال
﴿ صلاح الدين ﴾ ملك منصور كه منسوب أيوب است
فتح عكا كرد وتمام صليبيون را ازبرية الشام براند *
آن ﴿ صلاح الدين ﴾ أول لقبش ملك ناصر است
﴿ وصلاح الدين ﴾ ثاني لقبش ملك منصور * أول پسر
أيوب است ثاني ازمتعلقين أيوب * وعليك البهاء الابهى

﴿ ع ع ﴾

وچون برمضمون اين رقيمهٔ كريمه اطلاع حاصل شود معلوم گردد كه طايفهٔ قلاونيه كه الملك المنصور صلاح الدين صالحي ازايشان است بلقب أيوبي ملقب بودند چه كه ازأمراي سلسله أيوبيه اند * وسلاطين أيوبيه سه طبقة اند * اكراد أيوبيه كه صلاح الدين كبير رحمة الله عليه مؤسس دولت ايشان بود * واتراك أيوبيه كه ازامراي سلسلهٔ سابقه اند وچراكسهٔ أيوبيه كه از مماليك ايشان بودند
والله تعالى عالم بالحقائق

اين رساله بهمت جناب آقا شيخ فرج الله مريواني باطلاع اين عبد فاني وكمال جهد وخلوص نيت ﴿ درمطبعهٔ كردستان علميه ﴾
درسنهٔ ١٣٢٩ هجريه
مطبوع گرديد
﴿ ع ع ﴾